

در بارهٔ برخی از مسائل انقلاب دموکراتیک

ناشر: نامهٔ پارسی

بازتایپ: آرمان

بازنشر: khoroshrad.org

می ۲۰۲۲

در باره برخی از مسائل انقلاب دموکراتیک*

«از انتقاد نهراسید. هیچ چیز بدون انتقاد حرکت نخواهد کرد.»

«سنالین»

دموکراسی به طور عام، صوری و لغوی به معنای حکومت خلق است. ولی تا موقعی که معنی خلق و حکومت روشن نشود، درک معنی ماهوی دموکراسی هم غیر ممکن خواهد بود. برای بورژواها خلق معنی عام دارد و شامل تمام افراد یک جامعه می شود. آن ها مدعی اند که همه اعضای یک جامعه دارای حق مساوی شرکت در تعیین امور دولت و حکومت هستند و یا باید باشند. اعضای جامعه از طریق انتخابات از این حق به طور فعال استفاده می کنند. در نتیجه انتخابات اراده اکثریت افراد متساوی الحقوق منعکس می شود. حکومتی که از انتخابات حاصل می شود، حکومت اکثریت است، ولی از آنجا که اکثریت ها دائماً قابل تغییر اند، بنا بر این حکومت هم می تواند مرتباً از دست یک ترکیب مشخص اکثریت خارج شده به دست ترکیب مشخص دیگری بیفتد.

اصل اینست که همه اعضای جامعه برابر هستند و می توانند به طور برابر در انتخاب حکومت شرکت کنند. ولی واقعیت چیست؟ واقعیت اینست که تساوی ای که پای استدلال بورژواها را تشکیل می دهد، تساوی ای است صرفاً صوری انتزاعی (۱)، تساوی ای است که در سطح باقی می ماند و به ریشه های عدم تساوی حاکم در جوامع ماقبل کمونیستی (صرفنظر از جوامع اولیه) توجهی نمی کند. واقعیت اینست که انسان ها به خاطر تعلق شان به طبقات مختلف و غیر متساوی اجتماعی و به خاطر رابطه غیر برابری که با مالکیت وسائل تولید دارند، دارای حقوق برابر نیستند و نمی توانند به طور مساوی در تعیین حاکمیت در اجتماع شرکت کنند. بر این حقیقت انتخابات آزاد و حق رای مساوی بورژوائی هم نمی تواند پرده بگذارد، زیرا در انتخابات به اصطلاح آزاد و مساوی بورژوائی چیزی جز توجیه دموکراسی صوری حکومت بورژواها، حکومت اقلیت، حکومت کسانی که مالک و حاکم بر وسائل تولید هستند، نیست. نتیجه شرکت افراد غیر متساوی در تعیین حکومت نمی تواند چیزی باشد جز تأمین حکومت آنهایی که از حقوق بیشتر برخوردارند و می توانند با اتکاء به آن در رای و نظر بی حقوقان و یا کم حقوقان تنفیذ کنند. بنا بر این، فهم عالی دموکراسی بدون توجه به ماهیت طبقاتی مفهوم خلق، بدون توجه به تفاوت های طبقاتی و حقوق غیر مساوی طبقات، غیر ممکن است. بدین معنی تساوی ای که در تعریف دموکراسی منتشر است و با استنباط بورژوائی این مفهوم هم مطابقت دارد، همان طور که ذکر شد، صرفاً صوری است.

قبول این اصل که همه اعضای جامعه در صورت امر دارای حق مساوی شرکت در تعیین اداره امور دولت هستند؛ تساوی ای که به محض برخورد با محک تعلقات طبقاتی افراد مخلوط بودنش ظاهر می شود. دموکراسی واقعی و یا کامل فقط در صورتی وجود دارد که حکومت خلق باشد، خلق به معنی طبقاتی و نه بورژوائی آن، به معنی ابقشار و طبقات انقلابی، به خصوص پرولتاریا و دهقانان - (۲). دموکراسی که به معنی حاکمیت بورژواها، یعنی حاکمیت اقلیت باشد، ناقص است، فقط به این معنی دموکراسی است که حقوق دموکراتیک را به رسمیت می شناسد (۳). دموکراسی به هر حال یک نوع حکومت است. حکومت بخشی از مردم علیه بخش دیگر آن (۴). حکومت طبقه ای یا طبقاتی که در اداره امور دولت شرکت می کنند، علیه طبقه و یا طبقاتی که از شرکت واقعی و فعال در آن محروم اند. همان طور که دیده شد در دموکراسی طبقه و یا طبقات حاکم لازم نیست که اکثریت جامعه را تشکیل دهند. حکومت بورژوازی در صورتی که فاشیستی نباشد و حقوق دموکراتیک را به رسمیت بشناسد، حکومتی است گرچه ناقص، ولی دموکراتیک. دموکراسی مساوی با عدم وجود دولت و یا شرکت فعال همه اعضای جامعه در حکومت نیست. لغو دولت یا مرگ دموکراسی از آن جا که این خود نوعی دولت، یکی است (۵). دموکراسی به یک معنی عبارت است از دموکراسی موجود بین اعضای طبقه حاکم، یعنی حق مساوی همه متعلقان به طبقه و طبقات حاکم به شرکت در تعیین سیاست و تشکیل دولت.

وسیله اعمال دموکراسی طبقات حاکم دولت و دستگاه دولتی است. "دولت در واقع چیزی جز دستگاه سرکوبی یک طبقه به وسیله طبقه دیگر نیست" (۶). وظیفه دولت اعمال قهر منظم طبقه ای علیه طبقات دیگر و بخشی از مردم علیه بخش های دیگر است (۷). هر حکومت دموکراتیک یک نوع دیکتاتوری است، بدون این که همیشه عکس این معادله صادق باشد، بدون این که بشود گفت که هر دیکتاتوری ای یک نوع حکومت دموکراتیک است. هر دموکراسی ای به این دلیل در عین حال یک نوع دیکتاتوری است. حکومت بخشی از مردم بر بخش های دیگر و حاکمیت طبقه ای یا طبقاتی بر طبقه و طبقات دیگر است. دیکتاتوری چیزی نیست جز عدم قبول حق مساوی همه اعضای جامعه در تعیین سرنوشت جامعه و جلوگیری از شرکت فعال همه طبقات، قشرها و گروه ها در

دخالت در امور حکومت. این ممانعت حتی در کامل ترین دموکراسی ها، یعنی در دموکراسی خلق هم انجام می گیرد. در این جا هم عملاً عدۀ از اعضای جامعه، اقلیت، امکان دخالت در امور دولت را ندارند. بنابراین، وقتی از دیکتاتوری خلق صحبت می شود، منظور اعمال دیکتاتوری دموکراتیک خلق علیه طبقات ضد خلقی است. و یا وقتی که از دموکراسی بورژوائی صحبت می شود، منظور دموکراسی ای است که در آن تنها بورژواها حق شرکت در امور حکومت را دارند. برای بقیه طبقات این حق تنها به صورت رسمی پذیرفته شده، ولی در عمل نسبت به آنها اعمال استبداد می شود (۸). پس به همان دلیل که می توان از دموکراسی بورژوائی صحبت کرد، صحبت از دیکتاتوری بورژوائی هم صحیح است و به همان دلیل که به حکومت خلقی نام دمکراسی می توان داد، نهادن نام دیکتاتوری هم بر آن مجاز است. حرف به سر این است که دموکراسی چی طبقه ای و برای چه طبقه ای و دیکتاتوری چه کسانی علیه چه طبقاتی؟ (۹) طبق این تعریفات، دموکراسی ها همیشه عین دیکتاتوری هستند. آنها به بخشی از مردم حق شرکت در تعیین امور حکومت را می دهند و از بخش دیگر این حق را سلب می کنند. ولی دیکتاتوری همیشه با دموکراسی عینیت ندارد. استبدادی که حتی صورتاً هم به اصل تساوی انسان ها و حق دخالت برابر شان در تعیین امور اجتماعی اذعان نمی کند، دیگر دارای هیچ گونه عنصر دموکراتیک نیست. معهداً این تفاوت صرفاً عارضی است. اصل اینست که چه بخشی از مردم بر کدام بخش دیگر حکومت می کنند؛ فئودال ها بر بورژواها و دهقانان و پرولتاریا، بورژواها بر پرولتاریا و دیگران.

دموکراسی و استبداد به مثابه شکل حکومت همیشه و در همه جوامع دارای محتوای طبقاتی بوده اند. در استبداد فئودالی حکومت در خدمت اربابان و همه اقشار متحد آنهاست. بر دهقانان، پیشه وران و دیگر طبقات و گروه های اجتماعی تحمیل می شود. استبداد فئودالی حق سیاسی و رهبری مسائل حکومتی را دارد. حق کارمندان و دیگر عناصر متعلق به هیات حاکم مأخوذ از حق شاه است و به خودی خود دارای هیچ گونه استقلال و حقانیتی نیست (۱۰). استبداد فئودالی در عالم واقع دارای اشکال مختلف بوده است. سلطنت استبدادی مطلق متمرکز تنها یکی از اشکال آن است. سلطنت استبدادی آسیائی و یا سلطنت شورائی اشتاند های (۱۱) فئودالی بعضی از انواع دیگر آند. استبداد فئودالی تقریباً در همه موارد سلطنتی بوده است، جز در دهه های اخیر که در آنها بعضی از اشکال جمهوری فئودالی استبدادی هم به وجود آمده اند.

دموکراسی بورژوائی حاصل نقی استبدادی فئودالی است. او به طور صوری حق مساوی همه انسان ها در تعیین امور حکومت را به رسمیت می شناسد و آزادی های لازم برای اعمال این حق را تا آنجا که منافع اش اقتضاء کند، مراعات می نماید. دموکراسی بورژوائی معهداً یکی از انواع دموکراسی ناقص است. به این معنی که به هر حال حکومت اقلیت بر اکثریت است. دولت بورژوائی دستگاه حاکمیت یک مُشت آدم ثروتمند علیه میلیون ها انسان زحمتکش است (۱۲). تساوی حقوق را به رسمیت می شناسد، ولی در آن عملاً عدۀ معدودی از حقوق والا تر و اکثریت عظیم مردم از حقوق کمتر برخوردار اند و یا مسلوب الحقوق اند. دموکراسی بورژوائی متکی بر استثمار اکثریت توسط اقلیت و وسیله سیاسی حفظ این استثمار است. متکی بر ارتش، دستگاه پولیس و بوروکراسی، یعنی بر سازمان هائی است که اصل حق مردم را در تعیین نظام سیاسی و اداره دولت پایمال می کنند، "عزل ناپذیر اند، دارای حقوق ممتاز اند و بر مردم سلطۀ خود را تحمیل می کنند" (۱۳). "دموکراسی اقلیتی ناچیز و دموکراسی ثروتمندان است (۱۴). قانون اساسی آن ضامن حفظ مالکیت خصوصی بر وسائل تولید، تخصیص فردی ارزش اضافی است. هر حرکتی را که در جهت سلب این برتری ها باشد، ممنوع می کند. پارلماننش در واقع شورای سرمایه داران است. حق انتخابات آن چیزی نیست جز این که استثمار شوندهگان می توانند هر چند گاه یک بار تصمیم بگیرند که کدام یک از نمایندگان طبقۀ استثمارگر باید در مجلس حقوق آنها را پایمال کند (۱۵). دموکراسی بورژوائی حتی در کامل ترین و مترقی ترین شکل خود که جمهوری پارلمانی دموکراتیک باشد، باز چیزی نیست و نمی تواند باشد جز دستگاه سرکوبی زحمتکشان توسط سرمایه و وسیله اعمال قدرت سیاسی سرمایه (۱۶). به اکثریت قول تحصیل قدرت را می دهد، ولی موقعی که مُبنتی بر مالکیت خصوصی زمین و دیگر وسائل تولید است، هیچگاه قادر به تحقق این وعده نخواهد بود (۱۷). دموکراسی بورژوائی محدود، مزور، مغلوب و مغلوب است. دموکراسی ثروتمندان، فریب فقیران است (۱۸). بورژوازی به خاطر اتکائی که به استثمار، برتری و امتیاز دارد، اصولاً معتقد به دموکراسی نیست. علاقه او به دموکراسی دارای محدودیت تاریخی است. یعنی تنها در رابطه با مبارزه این طبقه با استبداد فئودالیستی توجیه پذیر و قابل وقوع است. آنجا که بورژوازی خود به حکومت رسیده است، دیگر دلیل چندانی برای علاقمندی به دموکراسی ندارد. اغلب به دلیل مبارزات دموکراتیک طبقۀ کارگر و ملاحظاتی تاریخی و سیاسی

داخلی و جهانی است که تن به مراعات بعضی از آزادی های دموکراتیک می دهد. ولی هر جا حیاتش در خطر افتد یا به هر دلیل دیگری منافعش اقتضاء کند، این ملاحظات را کنار می گذارد و یکسره بر دموکراسی خط بطلان می کشد.

شکل دولت دموکراتیک بورژوائی در بهترین حالت آن جمهوری پارلمانی دموکراتیک است. در انگلیس و در بعضی کشور های دیگر شکل سلطنت مشروطه پارلمانی را دارد. دولت بورژوائی هر جا که در خطر افتد و یا منافعش اقتضاء کند، کاملاً پرده از قیافه دموکراتیک خود برمی دارد و به سیمای فاشیسم درمی آید. دیکتاتوری بورژوائی می تواند دولت تمام اقشار بورژوائی و یا دولت بعضی از آنها و یا دولتی باشد که بین فئودال ها و بورژواها و یا بورژواها و پرولتاریا نوسان می کند (۱۹). دیکتاتوری پرولتاریا محصول انقلاب سوسیالیستی و عالی ترین شکل دولت دموکراتیک به معنی کامل کلمه است. دموکراتیک کامل است، به این دلیل که مبین اراده اکثریت مردم، پرولتاریای شهری و روستائی است. ولی در عین حال دیکتاتوری است، به این معنی که اقلیت، یعنی بورژوازی را از شرکت در اداره امور دولت مانع میشود (۲۰). دیکتاتوری پرولتاریا به این خاطر که مثل هر دیکتاتوری دیگری حاصل سرکوبی قهرآمیز مقاومت طبقه ای است که قدرت خود را از دست می دهد، شبیه دیکتاتوری طبقات دیگر است. فرق اساسی دیکتاتوری پرولتاریا با دیکتاتوری طبقات دیگر، دیکتاتوری اربابان قرون وسطائی و بورژوا های همه کشور های متمدن در این است که دیکتاتوری ارباب ها و بورژوازی سرکوبی قهرآمیز مقاومت اکثریت وسیع مردم، یعنی زحمتکشان است. در حالی که دیکتاتوری پرولتاریا قمع اقلیت نامقدار، مردم اقلیت، ارباب ها و سرمایه داران است (۲۱). دیکتاتوری پرولتاریا وسیله اعمال استثمار نیست، بلکه وسیله پایان دادن آن است. راه خاتمه بخشیدن به اختلافات طبقاتی و اصولاً تمام آن روابط تولیدی ای است که موجب اختلافات طبقاتی اند. وسیله لغو همه آن روابط اجتماعی است که از این مناسبات تولیدی منشاء می گیرند و عامل دگرگون سازی آن اندیشه هائی است که زائیده این روابط اجتماعی هستند (۲۲).

دیکتاتوری پرولتاریا به علت این که حکومت اکثریت است، دیگر دولت به معنی دقیق کلمه به معنی سرکوبی اکثریت نیست و به این علت که خالی از محتوی استثماری است، یعنی وسیله اعمال استثماری نیست و ابزار انهدام شرائط استثماری است و این کار را به طور عمده از طریق عمومی کردن وسائل تولید و شرکت دادن خلق در اداره دولت انجام میدهد، دولتی است در حال مرگ، دولتی است در پروسه احتضار. (۲۳) دموکراسی پرولتاریائی از آن رو که دولت اکثریت است، کامل ترین انواع دموکراسی است و از آن رو که دولتی میرنده است، وسیله مرگ دموکراسی به مثابه حکومت است. (۲۴) دموکراسی به هر جهت حکومتی است طبقاتی. دموکراسی پرولتاریائی وسیله مرگ طبقات است. با مرگ طبقات دولت و حاکمیت هم از بین می رود. دیگر طبقه ای برای سرکوب کردن وجود نخواهد داشت. (۲۵) آن چه می ماند، شرکت آزاد و مساوی همه افراد جامعه در اداره امور جامعه است. حکومت بر افراد جای خود به اداره های امور و رهبری پروسه های تولیدی می دهد. (۲۶) دیکتاتوری پرولتاریا مرحله گذر کاپیتالیسم به کمونیسم، مرحله گذر از دولت بورژوائی به مرحله انهدام تمام نظامات اجتماعی متکی به دولت است. (۲۷)

گاهی بین مرحله دموکراسی بورژوائی و دموکراسی پرولتاریائی، دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان قرار می گیرد. در باره این نوع دموکراسی در صفحات بعد این مقاله شرح مفصل داده خواهد شد. در این جا همین قدر اشاره کافی است که این حکومت با این که از لحاظ اقتصادی صاحب خصلت بورژوائی است، می تواند تحت سیادت سیاسی پرولتاریا قرار بگیرد و به این معنی برای تسریع ایجاد دموکراسی پرولتاریائی اقدام کند.

آن چه در بالا به اختصار آمد، در باره اشکال مختلف دموکراسی و مراحل گوناگون تکامل آن، تشکیل دموکراسی سوسیالیستی، مرگ دموکراسی و ایجاد نظام اجتماعی کمونیستی، منظور از این شرح اشاره موجز به پیش مرحله و مرحله مابعد دموکراسی ای بود (۲۸) که از این پس تفصیل بیشتر توضیحش خواهیم داد. منظور دموکراسی بورژوائی، اشکال مختلف آن و جنبش و انقلاب دموکراتیک بورژوائی است. هدف جنبش دموکراتیک بورژوائی (به طور کلاسیک آن) از نظر سیاسی تحصیل آزادی های دموکراتیک، حفظ و توسعه آنها و به طور نهائی تلاشی استبداد فئودالی و استقرار دولت دموکراتیک بورژوائی است. از نظر اقتصادی و اجتماعی مقصود نهائی این جنبش نقض همه آن موانعی است که روابط تولیدی فئودالی بر سر راه رشد، گسترش و شمول کامل وسائل و مناسبات تولیدی کاپیتالیستی ایجاد می کنند. تحصیل کامل این اهداف متضمن انتقال قدرت سیاسی به دست بورژوازی و یا دیگر طبقات محمل و رهبر جنبش دموکراتیک بورژوائی است. محتوی انقلاب بورژوا دموکراتیک چیزی جز این انتقال قدرت نیست. زیرا که تعریف انقلاب از نظر سیاسی عبارت است از انتقال قدرت سیاسی دست طبقه ای به دست طبقه ای دیگر. (۲۹) یکی از خصائل

انقلاب دموکراتیک بورژوازی، قرار گرفتن آن در بستر مناسبات تولیدی کاپیتالیستی و توجه آن به توسعه و تأمین سیادت این روابط است. پیروزی این انقلاب به معنی نیل به این هدف و یا به عبارت دیگر به معنی "درآوردن تمام اقتصاد جامعه به زیر قدرت بازار و پول" است. (۳۰) یکی دیگر از خصایل جنبش و انقلاب دموکراتیک بورژوازی که در عین حال نشاندهندهٔ دایرهٔ محدود کاپیتالیستی آن نیز هست، در ترکیب طبقات شرکت کننده در آن نهفته است. از آن جا که هدف نهائی این جنبش سرنگونی سیادت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی فئودالیسم است، بنابراین، همهٔ طبقات، اقشار و گروه های اجتماعی ای که مصالح شان در تضاد با فئودالیسم است، در آن شرکت می کنند و یا به آن علاقمند هستند. این ها عبارتند از بورژواها، خرده بورژواها، دهقانان و کارگران و غیره. از عناصر پرولتاریائی شرکت کننده در این انقلاب که بگذریم، بقیه طبقات مشترک در آن مالکیت خصوصی و اقتصاد کالائی را به رسمیت می شناسند. آنها قادر به شرکت در جنبش که از این چارچوب خارج شود، نیستند. (۳۱) تنها پرولتاریاست که خصلتاً مایل به ماندن در این محدوده نیست و در انقلاب دموکراتیک غایت آمال خود را نمی بیند. معهداً در انقلاب دموکراتیک بورژوازی پرولتاریا متحد دیگر طبقات خلقی است، با بورژوازی (لااقل بخشی از آن) خرده بورژوازی شهری و روستائی هم‌رزم است. او علیرغم تضاد طبقاتی ای که با طبقات بورژوازی هوادار انقلاب دارد و علیرغم مبارزهٔ طبقاتی ای که علیه آنها می کند، در محدودهٔ انقلاب دموکراتیک ملزم به مراعات منافع آن ها است. از انقلاب دموکراتیک انتظار واقعیت بخشیدن به آمال سوسیالیستی خود را ندارد و برای این انقلاب اعلام شعار های سوسیالیستی را نمی کند، زیرا می داند که در این صورت متحدان خود را که ماهیتاً به سوسیالیسم بی علاقه اند، از دست خواهد داد.

همه طبقاتی که در انقلاب دموکراتیک بورژوازی شرکت دارند، حامی استقرار سیادت دموکراسی کامل نیستند. و این یکی دیگر از نشانه های خصلت ساز این انقلاب است. بورژوازی از آزادی فقط آزادی تجارت، آزادی خرید و فروش را می فهمد. (۳۲) تساوی برای او فقط تساوی در مقابل قانون بورژوازی متکی به عدم تساوی طبقاتی است. منظور او از آزادی، "آزادی مالکیت خصوصی"، آزادی سرمایه برای بورژواها و خرده بورژواها، "آزادی از مالکیت خصوصی" برای پرولتاریا، آزادی فروش کار و رهائی نیروی کار از قیود فئودالی است. (۳۴) دموکراسی بورژوازی ضرورتاً محدود به شرائط، قیود و محدودیت هائی است که برای امنیت سرمایه، مالکیت خصوصی و مسائل تولید و دولت بورژوازی لازم اند. (۳۵) بورژوازی موقعی از حاکمیت اکثریت دفاع می کند که اکثریت حاکمیت او را به رسمیت بشناسد. بورژوازی از هر تساوی ای که متضمن رفع عامل عمدهٔ عدم تساوی، یعنی مالکیت خصوصی و مسائل تولید باشد، نفرت دارد. در انقلاب دموکراتیک تنها پرولتاریاست که واقعاً در مطالبهٔ تساوی صداقت دارد. به عنوان طبقه ای که تنها در صورت ایجاد تساوی و آزادی کامل متساوی و آزاد می شود، پرولتاریا تنها حامی تحقق کامل این دو شرط لازم دموکراسی است. خرده بورژواها به لحاظ کسانی که چیزی دارند و امیدوار به داشتن چیز های بیشتر اند، تنها موقعی که دارائی شان در خطر نابودی قرار می گیرد، خواهان تساوی کامل می شوند. آن جا که دارائی آنها تأمین باشد، به خاطر حفظ این عامل عدم برابری، در دموکراسی طلبی خود متزلزل می شوند. بورژواها، چه بزرگ و چه کوچک با همه این خصائلی که دارند، در جنبش دموکراتیک شرکت می کنند، ولی درست به علت همهٔ این خصائل به دنبال استقرار دموکراسی کامل نمی روند. پیش از انقلاب، بورژوازی حامی آزادی است، ولی فردای بعد از انقلاب خواهد کوشید تا کارگران را از بخش های حتی المقدور دست آورد های آنها محروم و آزادی ها را تا آن جا که می تواند محدود بسازد.

یکی دیگر از مشخصات انقلاب دموکراتیک آن است که مثل همه انقلاب های تاریخی ماقبل آن، انقلاب اقلیت است. (۳۶) انقلاب اقلیت است، به لحاظ این که وسیلهٔ به حکومت رسیدن بورژواها که اقلیت جامعه را تشکیل می دهند، می گردد. انقلاب اقلیت است، صرف نظر از آن که اکثریت در آن شرکت می کند. زیرا اکثریت در اثر شرکت خود در این انقلاب، به اقلیت خدمت می کند (۳۷)، وسیلهٔ انتقال قدرت به دست بورژواها می شود. این قاعده را انگلس سال ۱۸۹۵ در رابطه با اثر معروف مارکس مبارزات طبقاتی در فرانسه ۱۸۴۸ تا ۱۸۵۰ و در مقدمهٔ این کتاب نوشت. در آن زمان انقلاب بورژوازی به شکل نوین خود هنوز پا به عرصهٔ تاریخ نگذاشته بود. شرائط داخلی و خارجی انقلاب های بورژوازی هنوز امکان به وجود آمدن انقلاب دموکراتیک نوین را، انقلاب بورژوازی ئی که علیرغم بورژوازی بودنش، منجر به انتقال قدرت به دست بورژواها و یا بورژواهای تنها نمی شود، بلکه می تواند منجر به ایجاد دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان گردد، فراهم نکرده بود. بنابراین، در مطالعهٔ انقلاب های بورژوازی باید همهٔ شرائط تعیین کننده و صفات مشخص سازندهٔ آن ها را در مرحلهٔ تاریخی ویژهٔ وقوع شان درست شناخت. تنها در این صورت است که می توان در

باره آنها قضاوت کرد. چنین مطالعه ای نشان خواهد داد که انقلاب های بورژوائی علیرغم وجوه مشترک شان، از یک تنوع بسیار بزرگ برخوردارند. هر کدام به نحوی از دیگری قابل تمیز است. هر کدام صاحب صفاتی و نشانه هائی مخصوص به خود است. این تفاوت ها را تنها بین انقلاب های بورژوائی کشور های مختلف نیست که می توان دید، بلکه در مراحل مختلف انقلاب بورژوائی یک کشور هم می توان مشاهده کرد. آگاهی به این تفاوت هاست که به مامی آموزد که هیچ انقلاب بورژوائی را نمی شود تنها با تکیه به مفهوم عمومی انقلاب بورژوائی فهمید و به مشکلات آن پاسخ داد (۳۸) "انقلاب های بورژوائی تنوع عظیمی از ترکیب گروه ها، قشر ها، عناصر بورژوائی و پرولتاریایی را به ما نشان می دهند". (۳۹) از عامل ترکیب طبقاتی انقلاب که بگذریم، بعضی از عوامل عمده دیگر مؤثر در تنوع خصائل گوناگون انقلاب های بورژوائی کشورهای مختلف و یا مراحل مختلف انقلاب بورژوائی در یک کشور به قرار زیر است:

عوامل داخلی: درجه رشد وسائل تولیدی، یعنی این که جامعه در چه مقطع عبور از شیوه تولید فئودالیستی به شیوه تولید کاپیتالیستی است. انعکاس درجه رشد وسائل تولید در مناسبات تولیدی که مبین نوع تجهیز وصف آرائی طبقاتی در انقلاب است. در رابطه مستقیم با این دو، اعمال قدرت و آگاهی طبقاتی گروه ها، قشرها و طبقات شرکت کننده در انقلاب قرار دارند و به همین نحو رشد تشکیلاتی سیاسی طبقات که از عوامل عمده مؤثر در سرنوشت انقلاب است.

عوامل تاریخی داخلی که علاوه بر عوامل ساختی فوق در تعیین خصلت انقلاب در مراحل تاریخی مشخص مؤثر اند. از این قبیل هستند بحران های اقتصادی و سیاسی جامعه در مرحله معین وقوع انقلاب.

عوامل خارجی: وجود نیرو های خارجی موافق و مخالف انقلاب، میزان قدرت آنها، درجه علاقه و اعمال نفوذ آنها به انقلاب، رابطه بین نیرو های خارجی موافق و مخالف تا آن جا که مؤثر در رابطه آنها با انقلاب می شود. حوادث تاریخی مشخص خارجی ای که با انقلاب مقارن در آن به اشکال و درجات مختلف مؤثر می شوند. مثل بحران های اقتصادی و سیاسی جهانی. ناگفته نباید بماند تجربیات انقلابی کشورهای دیگر که رفتار جناحین شرکت کننده در انقلاب را شدیداً تحت تاثیر قرار می دهند.

با توجه به آنچه تا این جا در باره انقلاب بورژوائی گفته شد و برای توضیح بیشتر این گفته ها در این فصل از میان جمع بزرگ و متنوع انقلابهای دموکراتیک که تاریخ می شناسد سه تا را بیرون میکشیم و در باره آنها با در نظر گرفتن میزان اهمیت شان برای فهم بیشتر مقصود این مقاله شرحی کم و بیش مختصر میدهم.

انقلاب فرانسه:

منظور در درجه اول انقلاب کبیر فرانسه است (۱۷۸۹). این انقلاب به طریق رادیکال ضربه ای قاطع بر استبداد مطلق فئودالی فرانسه زد. ضربه ای که امواج تاثیر آن از مرز های فرانسه خارج شد و تمام اروپا و تمام دنیا را فراگرفت. در این انقلاب، بورژوازی خصلتی آشکار انقلابی داشت. منافع خود را می شناخت، به خود اعتماد داشت، قاطع بود، به بی تصمیمی نفرت می ورزید، از نطق های آتشین پرولتاریا نمی ترسید و خود حاضر به ایراد آتشی ترین نطق ها بود. (۴۰) بورژوازی فرانسه از نظر اقتصادی قدرت آن را داشت که فئودالیسم را جداً از پای درآورد. با اقدامات اقتصادی و بدعت هایش در ساخت وسائل تولیدی اجتماع تغییرات بزرگی به بار آورده بود و شدیداً نیل به ادامه این تغییرات و بدعت ها داشت. ولی مناسبات فئودالی حاکم این پیشرفت را مانع می شدند. استبداد مطلق، نظام پدرسالار، تقید دهقانی، اصناف محصور پیشه وری و تمام ایدئولوژی برخاسته از این روابط او را در تنگنایی تحمل ناپذیر قرار داده بودند. تنگنایی که باید ویران می شد تا بورژوازی مجال گسترش خود را ایجاد کند. بورژوازی فرانسه مدت ها قبل از انقلاب ۱۷۸۹ به وسیله روشنگری خود و از طریق تبلیغ ناسیونالیسم، شک، قرارداد اجتماعی، آزادی، برابری، لیبرالیسم و حاکمیت ملت و غیره حمله جانانه ای را علیه محدودیت های فئودالی آغاز کرده بود و روشنگری فرانسه، کسی نیست نداند که چه درخت پرثمری بود. در مقابل این بورژوازی رادیکال، افسولوتیسم سلطنتی [سلطنت مطلقه] خانواده بوربون ها قرار داشت. این رژیم از طریق مرکانتالیسم (۴۱) و سلب قدرت از ایالتی گری فئودالی، تا آن جا که می توانست، تا آن جا که ماهیت اقتصادی فئودالیس اجازه می داد، وسیله رشد بورژوازی شده بود، ولی دیگر قادر به ادامه و توسعه این عملکرد نبود. در آستانه انقلاب افسولوتیسم سلطنتی در دوره میان گسترش مبارزه با حاکمیت فئودالی اشراف زمیندار و تکیه به زمینداری فئودالی و استقلال ایالتی، گیر کرده بود. امتیازاتی که از طریق مطلقیت مرکزی و سیاست مرکانتالیستی به بورژوازی داده بود، دیگر کفایت نمی کرد. یا باید از زیربنای فئودالی خود می برید و یا سرنگون می

شد. بوربون‌ها علیرغم رفورم‌هایی که وزرائی چون تور گو (۱۷۷۴) در جهت انتخاب راه اول انجام دادند، محکوم به قدم‌گذارند در راه دوم شدند. سیاست اصلاحاتی قبل از انقلاب بی‌ثمر مانده بود. سلطنت در جنگ‌های خارجی شکست خورده بود و سیاست مالیاتیش، ولخرجی‌هایش و تلاشی دستگاه اداری‌اش همه زمینه را برای انقلاب آماده کرده بودند. دولت بوربون‌ها در آستانه انقلاب قدرتی بود که دیگر توانایی حکومت را نداشت. دیگر هیچ چیز را یارای نگاهداری آن نبود. کمک اشراف فئودالی اروپا و حتی بورژوازی انگلیس هم دیگر توانایی بازگرداندن آن را از سرایش سقوط نداشت. در انقلاب کبیر، بورژوازی در رأس جنبش قرار داشت. (۴۲) او متحد خلق بود. در این زمان پرولتاریا و دیگر طبقات خلقی غیربورژوائی یا هنوز صاحب منافع جدا از منافع بورژوازی نبودند و یا هنوز طبقه و قشر مستقلی را تشکیل نمی‌دادند. آن‌ها آن‌جا هم که مقابل بورژوازی قرار می‌گرفتند - مثل سال‌های ۱۷۹۳ تا ۱۷۹۴، سال‌های حکومت وحشت - در واقع به خاطر پیروزی مصالح بورژوازی مبارزه می‌کردند. (۴۳) رشد پرولتاریا هنوز کاملاً وابسته به رشد بورژوازی بود و این هنوز در مراحل نخستین تکامل خود قرار داشت. بنابر این پرولتاریا هنوز صاحب قدرتی مستقل نبود. منافعش متجانس با منافع بورژوازی بود. برای او سقوط فئودالیسم با آن روابط سیاسی استبدادیش، عمده‌ترین خواست را تشکیل می‌داد. رشدش وابسته به انجام این روند بود. قدرت‌گیری، استقلالش، سازماندهیش، آگاهی‌دهی در گرو این سرنگونی بود. از این رو پرولتاریا رادیکال‌تر از خود بورژوازی برای تحقق شعار بورژوائی مبارزه می‌کرد.

بورژوازی فرانسه با همه اعتمادی که بخود داشت و با تمام اراده مستقلش باز از آن‌جا که مالک وسائل تولید بود و مترصد حفظ این مالکیت، مثل پرولتاریا حدت انقلابی نداشت، هر گاه که خطر سلب مالکیت را در مقابل چشم خود می‌دید، از افراط در خواست و شعار دوری می‌جست. با تمام پرخاشی که علیه سلطنت مطلق بوربون‌ها می‌کرد، نمی‌توانست وجود ژاکوبین‌ها (۴۴) و خطر افراطی را که از ناحیه آن‌ها محتمل بود، ندیده بگیرد. ملاحظه این خطر او را هوادار مشروطه سلطنتی کرده بود و این نشانه‌سازی بود که او به هر حال به عنوان مالک وسائل تولید باید با بقیه مالکان و اربابان می‌کرد. حکومتی که بورژوازی فرانسه می‌طلبید، علیرغم اصراری که در نقض مناسبات اقتصادی - اجتماعی فئودالی داشت، مشروطه سلطنتی بود. و اگر در فرانسه سلطنت طلبی بورژوائی دائماً با شکست رو به رو می‌شد، به خاطر فشار پرولتاریا و یا احیاناً تأثیر قدرت‌های خارجی بود. پرولتاریا بود که بورژوازی فرانسه را به طرف جمهوریخواهی و این‌جا و آن‌جا به طرف قبول تسلیح عمومی، پذیرفتن سیستم انتخابات مستقیم و همگانی، شناخت حق کار و تن دادن به آزادی‌های سیاسی و اتحاد پرولتاریا می‌کشاند. (۴۵) پرولتاریا بود که بورژوازی فرانسه را به طرف پیروزی نهائی علیه فئودالیسم و تثبیت غائی جمهوری که تازه در سال ۱۸۷۱ تأمین شد، می‌راند. (۴۶)

در فرانسه انقلاب بورژوا دموکراتیک تا سال ۱۸۷۱، سال تثبیت کامل قدرت بورژوازی، طول کشید. سال‌های بین آغاز و انجام انقلاب سرشار از مبارزات ثمرمند و پریپ و خمی علیه فئودالیسم و متحدان خارجی آن بودند. انقلاب‌های ۱۸۱۵، ۱۸۳۰، ۱۸۴۸ و ۱۸۷۱ تنها مراحل برجسته این دوره پُر حادثه را تشکیل می‌دهند. جز کمون پاریس (۱۸۷۱)، همه این انقلاب‌ها و یا این مراحل یک روند انقلابی در جهت تأمین نهائی سیادت بورژوازی اثر می‌گذاشتند. قیام‌های پرولتاریائی این دوره در تحلیل نهائی و به طور عمده به تسریع این روند منتج می‌شدند. با کمون پاریس مبارزه مستقل طبقه کارگر فرانسه علیه بورژوازی‌ای که دیگر به سیادت رسیده، خوی انقلابی خود را ترک گفته و حالت ارتجاعی به خود گرفته بود، آغاز گشت. (۴۷)

انقلاب المان (۱۸۴۸)

در انقلاب المان شرایط دیگری حکمفرما بود. انقلاب بدین سبب شکل دیگری به خود گرفت و راه دیگری را طی کرد. شاهزادگان (فورست‌ها) فئودالی المان و در رأس آنها شاه پروس یکی تحت تأثیر انقلاب فرانسه و شکست‌هایی که از ناپلئون خورده بودند؛ شکست‌های که بعضاً ناشی از تفرقه آنها و ضعف شان بود و دیگر به خاطر خطری که از داخل تهدید شان می‌کرد، برای علاج این درد‌ها دست به اصلاح فئودالیسم از بالا زدند. در پروس اصلاحات را با انتخاب "فرای هرفون شتاین" به مقام صدارت در سال ۱۸۰۷ شروع کردند. بعد از او هاردنبرگ و دیگران اصلاحات را دنبال نمودند. این اصلاحات علی‌رغم وقفه که ای در سال‌های بازگشت ارتجاع در اروپا (۱۸۱۵-۱۸۳۰) دیدند، تا شروع انقلاب بورژوائی المان در سال ۱۸۴۸ منشاء تغییرات معتناهی شدند. جهت این تغییرات وارد کردن عناصر کاپیتالیستی در ساخت فئودالی فورست نشین‌های آلمان بود. محتوای اصلاحات اجمالاً از این قرار بود: لغو تقید دهقانی و صنفی (۴۸)، آزادی خرید و فروش و استفاده از زمین، ایجاد بعضی امکانات برای اداره امور شهرها به دست اهالی

متفقد آنها، دولتی کردن زمین های کلیسا ها، لغو بیگاری و بعضی دیگر از عوارض فئودالی، ایجاد زمینداری بزرگ متکی به مالکیت غیرفئودالی، تمرکز زمین ها، تعویض نظام بیگاری با مزدوری، به کار بستن وسائل کشاورزی نو، اصلاح ارتش، اقداماتی که در جهت ایجاد وحدت ملی و سیاسی انجام گرفته اند (مثل تشکیل اتحادیه المان مرکب از ۳۹ فورست نشین) تشکیل اتحادیه گمرکی که به معنای لغو گمرکات داخلی و حمایت صنعت المان مقابل مصنوعات خارجی بود. این اصلاحات راه را برای گسترش شیوه تولید و مناسبات کاپیتالیستی به مقدار وسیعی گشودند. این ها امتیازاتی بودند که از بالا به بورژوازی داده می شد و این رخدادی بود که گرچه اضطراراً صورت می گرفت، ولی به هر حال به معنای تغییر ساخت اقتصادی - اجتماعی جامعه و توسعه روابط بورژوائی بود. در المان قبل از ۱۸۴۸ شیوه های تولیدی جدید تا حد زیادی پیشرفت کردند. راه آهن، ذوب فلزات، ماشین سازی، استخراج معادن، کشتیرانی و اختراعات به ابعاد گسترده ای دست یافتند. یکی از نتایج بلافصل این اصلاحات که در واقع به معنای لغو رفورمیستی مناسبات فئودالی مانع از پیش پای رشد وسائل و روابط تولیدی جدید بودند، دور نگاه داشتن بورژوازی المانی از سیاست بود. این اقدامات بدون دخالت سیاسی مستقیم بورژوازی انجام گرفته بود. بورژوازی به راهی که شاهزادگان گشودند، پا گذاشت و راه ها تا حد زیادی باز بودند. تضاد ها و تصادم های ناشی از آنها تحقق یافته بودند. بورژوازی دلیلی برای نشان دادن اراده سیاسی زیادی نداشت. اگر گرفتن حکومت برای گشودن راه رشد وسائل تولیدی جدید باشد، بورژوازی المان که با راه های گشوده رو به رو شد، دیگر دلیلی زیادی برای گرفتن حکومت نداشت.

این ها بعضی از علل تمایلات غیرانقلابی بورژوازی المان را تشکیل می دادند. علت دیگر آن ترس از انقلاب بود. در آستانه انقلاب ۱۸۴۸ بورژوازی المان با یک پرولتاریائی نسبتاً رشد یافته رو به رو بود، پرولتاریائی که تمایلات انقلابی مستقل کم و بیش پرورش یافته ای داشت. شبیه پرولتاریای ۱۷۸۶ فرانسه نبود. شباهتش به پرولتاریای انقلابی ۱۸۴۸ این کشور خیلی بیشتر بود. بورژوازی المان از فکر اتحاد با چنین نیروئی دوری می جست. صحیح تر می دانست که با فئودالیسم، آنهم با چنین فئودالیسم اصلاح طلبی علیه پرولتاریا متحد شود و نه بعکس. او از انقلاب فرانسه و قیام های پرولتاریائی آنها درس های تلخی گرفته بود. قیام کارگری ژوئن ۱۸۴۸ فرانسه برایش حکم یک کابوس را داشت. به قول انگلس بورژوازی المان در این زمان از پرولتاریای فرانسه بیشتر می ترسید تا از پرولتاریای المان (۴۹) و این ترس البته بیشتر از تصور این خطر حمل می شد که روزی کارگران المان نیز به راهی که هم طبقه ای های فرانسه ئی شان می رفتند، قدم بگذارند. در انقلاب مارس ۱۸۴۸ المان در بادن، برلین، فرانکفورت و جا های دیگر کارگران المانی با رادیکالیسم خود دلایل زیادی به وجود آورده بودند که این ترس را توجیه می کردند. همه این ملاحظات باعث آن شدند که انقلاب بورژوازی ۱۸۴۸ المان هنوز شکل ننگرته پایان بیابد. در این انقلاب مدت کوتاهی به نظر می رسید که بورژوازی تحت تأثیر زیان هائی که از بحران بازرگانی جهانی ۱۸۴۷ دیده بود (۵۰)، یکباره همه ترس ها و احتیاط ها را کنار گذاشته و مصمم به کسب قدرت سیاسی شده است. چه تصور بی جائی. بورژوازی المان هنوز فریاد خود را از گلو بیرون نداده بود، از طینتی که این فریاد نیمه کاره در آسمان انداخت، به لرزه افتاد. منش تند خویانه و مطالبات قاطعانه عناصر پرولتری و خورده بورژوائی رادیکال، ترس او را دو چندان کرد. او ترجیح داد که دست از مطالبات سیاسی بردارد. انقلاب را ترک کند و به یاری افسولوتیسم و سلطنت برای سرکوبی افراطی های که این همه باعث ترسش شده بودند، بشتابد. انقلاب در بهار ۱۸۴۸ شروع و در المان که مخصوصاً به انقلاب ماه مارچ معروف است، موفق نشده است. بد نیست با هم مقاله ای را که او [ف. انگلس] در ۱۵ دسامبر همین سال در روزنامه "نویه راینیشه تسایتونگ" در باره این انقلاب و مقایسه اش با انقلاب های بورژوازی فرانسه و انگلیس نوشت بخوانیم:

"... انقلاب مارچ پروس را نه می توان با انقلاب ۱۶۴۸ انگلیس و نه با انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه مقایسه کرد. در سال ۱۶۴۸ بورژوازی علیه سلطنت، اشرافیت فئودال و کلیسای حاکم، با اشرافیت جدید متحد شده بود. در سال ۱۷۸۹ بورژوازی علیه سلطنت، اشرافیت و کلیسای حاکم همپیمان خلق بود.

سر مشق انقلاب ۱۷۸۹ (لااقل در اروپا) انقلاب ۱۶۴۸ بود و انقلاب ۱۶۴۸ را فقط قیام هالندی ها علیه اسپانیا سرمشق بود. هر دوی این انقلاب ها نه تنها از لحاظ زمانی، بلکه ماهیتاً نیز یک قرن از سرمشق های خود جلو تر بودند. در هر دوی این انقلاب ها بورژوازی طبقه ای بود که واقعاً در رأس جنبش قرار داشت. پرولتاریا و جناح های غیربورژوائی دیگر خلق منافع جدا از منافع بورژوازی نداشتند و یا هنوز به صورت طبقات و یا اقشاری که صاحب تکوین مستقلی شده باشند، نبودند. بنابر این، آن جا هم که در صف مقابل بورژوازی قرار می گرفتند، مثلاً در فرانسه ۱۷۹۳ تا ۱۷۹۴ فقط برای تنفیذ منافع بورژوازی - گرچه نه به سبک بورژواها -

مبارزه می کردند. تمام دوره وحشت فرانسه چیزی جز ساختن کار دشمنان بورژوازی، استبداد مطلق و فنودالیسم به طریق عوامانه نبود. انقلاب های ۱۶۴۸ و ۱۷۸۹ انقلاب های تنها انگلیسی و فرانسوی نبودند. آنها شمول اروپائی داشتند. آنها تنها پیروزی طبقه اجتماعی مشخصی را بر یک نظام سیاسی کهنه نشان نمی دادند. آنها اعلامگر نظام سیاسی برای جامعه جدید اروپائی بودند. بورژوازی در آن ها پیروز شد. ولی پیروزی بورژوازی، آن موقع، پیروزی یک نظام اجتماعی جدید بود. پیروزی مالکیت بورژوائی بر مالکیت فنودالی؛ اصالت ملت بر اصالت ایالت، رقابت بر تقید صنفی، توارث متکی بر تقسیم بر توارث اولاد ارشد، حاکمیت ملک زمین بر سیادت زمین نسبت به مالک، روشنگری بر خرافات، خانواده بر نام خانوادگی، صنعت بر تنبلی اشرافی و حقوق مدنی بر امتیازات قرون وسطائی بود. انقلاب ۱۶۴۸ پیروزی قرن ۱۷ بر قرن ۱۶ و انقلاب ۱۷۸۹ پیروزی قرن ۱۸ بر قرن ۱۷ بود. این انقلاب پیش از آنکه بیانگر نیاز های بخشی از دنیای آن زمان انگلیس و فرانسه باشند، گوینده نیاز های دنیای آن موقع بودند.

و در انقلاب مارچ پروس از همه این حرف ها هیچ خبری نبود.

انقلاب فبروری ناقص سلطنت مشروطه در واقعیت و حاکمیت بورژوازی به صورت نظری بود. انقلاب پروس می رفت که سلطنت مشروطه را نظراً و حاکمیت بورژوازی را واقعاً به وجود آورد. از این که انقلابی اروپائی باشد، وسیعاً دور بود. انعکاس بی جان یک انقلاب اروپائی در یک کشور عقب مانده بود. به جای این که جلو تر از قرن خود باشد، از قرن خویش بیش از نیم قرن عقب بود. از همان ابتداء فرعی بود، ولی معروف است که معالجه بیماری های فرعی مشکل تر از بیماری های اصلی است و آنها به جسم لطمه زیاد تری می زنند. در این جا صحبت بر سر ایجاد یک جامعه جدید نبود، بلکه بر سر تجدید تولد جامعه ای دور می زد که در پاریس مرده بود. انقلاب پروس حتی ملی - المانی هم نبود، بلکه از اصل، خصلت پروس - ایالتی داشت. و بنی ها، کاسلی ها، مونیخی ها در تمام قیام های ایالتی گوناگون دیگر در کنار آن می دویدند و از آن سبقت می گرفتند.

در حالی که انقلاب های ۱۶۴۸ و ۱۷۸۹ به خود چنان اعتمادی داشتند که خویشتن را در رأس آفرینش می پنداشتند، تمام غرور برلینی ها در سال ۱۸۴۸ محدود به ایجاد پدیده ای می شد که از زمان خود عقب افتاده بود. نور انقلاب مارچ ۱۸۴۸ مثل نور ستارگانی بود که زمانی به چشم ما ساکنان زمین می خورد که از مرگ منشأ تشعشع آن صد هزار سال گذشته است. انقلاب پروس مینیاتور چنین ستاره ای برای اروپا بود. همان طور که در هر مورد دیگر هم مینیاتور اصلش بود. نور آن، نور لاشه اجتماعی بود که از پوسیدگی اش زمان مدیدی گذشته بود.

بورژوازی المان چنان به کاهلی، بزدلی و آهستگی رشد یافته بود که در آن لحظه که تهدید کنان با فنودالیسم و ايسولوتيسم رو در رو شد، خود را در مخاطره پرولتاریا و تمام جناح های خلقی می دید که با پرولتاریا منافع و افکاری خویشاوند داشتند. او نه تنها طبقه ای را در قفای خود، بلکه تمام اروپا را دشمن وار برابر خود می دید. بورژوازی پروس برخلاف بورژوازی فرانسه ۱۷۸۹ طبقه ای نبود که مقابل نمایندگان جامعه کهن، سلطنت و اشرافیت وکالت جامعه جدید را به عهده داشته باشد. او به پایه یک صنف تنزل یافته بود. همان قدر علیه دربار بود که علیه خلق. با هر دوی آنها میل مخالفت داشت. در مقابل یکایک دشمنانش بی اراده بود. هر دو یا در مقابل او بودند و یا در قفای او و از آن جا که به جامعه کهن تعلق داشت، از ابتداء به خلق خیانت می ورزید و با نمایندگان تاجدار جامعه سازش می کرد. او منافع یک جامعه جدید را علیه یک جامعه کهن نمایندگی نمی کرد. او نماینده منافع جدیدی در داخل یک جامعه فرتوت بود. سکان انقلاب را نه به این علت که خلق پشتیبان او بود، در دست داشت، بلکه از این رو که خلق او را به جلو هل می داد. ریاستش متکی بر نمایندگی اراده یک دوران جدید نبود، بلکه بر سردمداری یک دوران اجتماعی فرسوده اتکاء داشت. قشری از دولت قدیم بود که در سر بیرون آوردن از خاک پیروز نشده و اکنونش تنها زلزله ای بر سطح زمین، یک دولت جدید پرتاب کرده بود. بدون اعتماد به خود، بدون اعتقاد به خلق، غرغر کنان علیه دست بالائی ها و لرزان در مقابل پائینی ها نسبت به هر دو جانب خودخواه و آگاه به خودخواهی خود بود. اعتدالی انقلابی و در برابر انقلابی ها اعتدالی بود. به شعائر خود ظن می ورزید. افکارش لاطائلات بود. از طوفان جهانی می ترسید، ولی آن را استتار می کرد. عاری از نیرو در همه جهات و دزد در همه جهت بود. دون صفت بود، زیرا که اصالت نداشت، ولی اصیل در دون صفتی بود. با امیال خود سوداگری می کرد. بدون اراده بود. بدون اعتماد به خود، بدون اعتقاد به خلق، بدون رسالت تاریخی پیر فرتوت مطرودی را می مانست که محکوم به آن باشد که نخستین... جوانی یک خلق نیرومند را به شریان فرتوت منافع خود هدایت کرده و منشعب سازد. بدون چشم، بدون گوش، بدون دندان و بدون هیچ چیز - و بدین شکل بورژوازی پروس سکان دولت پروس را بعد از انقلاب ماه مارس در دست خود نهاده دید. (۵۱)

و بدین صورت برندگان انقلاب المان نه بورژوازی، بلکه فورست های پروس و اطریش بودند. (۵۲) وقایع بعد از ۱۸۴۸ المان دارای همان مشخصات وقایع سال های قبل از انقلاب بودند. با این تفاوت که اکنون روند رشد مسائل تولیدی کاپیتالیستی و مناسبات اجتماعی منطبق بر آنها با سرعت بیشتری جریان داشت و حتی جهش وار پیش می رفت. در همه رشته های تولیدی و اقتصادی پیشرفت های بزرگی حاصل می شد. (۵۳) دولت بورژوازی را از طریق اعطای امتیازات و اتخاذ تدابیر حمایتی مجال رشد دائماً بیشتری می داد. ولی قدرت سیاسی را در دست خود نگاه می داشت. بورژوازی هم به نوبه خود کاری که خلاف این سازش باشد، انجام نمی داد. حتی زمانی هم که در مجلس اکثریت داشت (۱۸۷۰) و قادر بود که با استفاده از اهرم های مالیاتی و اعتباراتی تسلط خود را بر دولت اعمال کند، از این عمل تبری می جست. (۵۴) او دیگر متحد ارتش، بورکراسی، اشرافیت فئودالی بزرگ، زمینداران جدید اشرافی و کشیشان شده بود. ترس او، هر چه پرولتاریا از رشد بیشتر و آگاهی طبقاتی بیشتر برخوردار می شد و مصمم به عنوان طبقه وارد میدان عمل می گشت، افزوده تر می گشت. (۵۵)

بدین طریق حکومت و قدرت حاکمیت در دست کاست افسران و کارمندان باقی ماند. منشاء اجتماعی این کاست به ترتیب اهمیت خود کاست، اشرافیت کوچک، اشرافیت بزرگ و بورژوازی بود. حکومت ظاهری مشروطه و مثل دوران قبل از انقلاب خصلتی بناپارتیستی داشت. ولی حالا این بناپارتیسم در حال انتقال از شکل قدیمی به شکل جدید خود بود. دیگر به جای این که تعادل بین بورژوازی و اشراف فئودالی را حفظ کند، در پی حفظ تعادل بین بورژوازی و همه طبقات مالک از یک طرف و پرولتاریا از طرف دیگر بود. (۵۶) این بناپارتیسم وظیفه دیگر خود را کمافی السابق در باز کردن و باز نگاهداشتن راه گذار آهسته بقایای شیوه تولیدی فئودالی به مناسبات کاپیتالیستی می دید. (۵۷) اکنون شاهزاده ها، فئودال ها، و جنرال ها هم در اثر این سیاست و هم تحت تأثیر منافع بزرگی که از شیوه تولیدی جدید حاصل می شد، تبدیل به صاحبان سهام کارخانه ها شده بودند. لیست رؤسای شرکت های سهامی مملو از نام این گونه افراد بود. (۵۸) این ها همه نشانه های بورژوازی، کاپیتالیسم و دولت و جامعه المان بعد از انقلاب بودند. به قول لنین هنوز در سال ۱۹۱۸ با این که از نظر اقتصادی کاپیتالیسم در المان سلطه تقریباً کامل پیدا کرده بود، قدرت سیاسی در دست میلیتاریست ها، سلطنت طلب ها و سلطنت ظاهراً دموکراتیک باقی مانده بود. آزادی هائی که وجود داشتند، در نتیجه مبارزات پیگیر و آگاه پرولتاریا حاصل شده بودند و در به دست آوردن آن ها بورژوازی را سهمی نبود. بورژوازی المان هیچگاه در پی سرنگونی استبداد نرفت. روابط تولیدی کاپیتالیستی در این کشور به طور ریفرمیستی از بالا و بدون دخالت چندان بورژوازی و فارغ از اراده مفلوج سیاسی بورژوازی تأمین یافت. او بدین طریق به هدف غائی خود نائل آمد. انقلاب بورژوازی بدون این که انقلابی دست و پا دار باشد، پیروز شد. طبقه کارگر المان خیلی زود با بورژوازی ای رو به رو شد که یک سره سر تسلیم در مقابل سلطنت فرو نهاده بود. از این رو، مبارزات طبقه کارگر در این کشور بیش از پیش خصلت سوسیالیستی به خود می گرفتند. موقعی که سیادت شیوه تولید کاپیتالیستی - از طریق ریفرم، از بالا و بدون انقلاب ظفرمند - همه جاگیر شد، جامعه دیگر از مرحله انقلاب دموکراتیک بورژوائی خارج شده بود. بورژوازی - گر چه نه به طور مستقیم - حاکمیت سیاسی داشت. استقرار و مقصد این حاکمیت دیگر نمی توانست هدف سیاسی و اقتصادی جامعه باشد. سرنگونی این حاکمیت و ایجاد سوسیالیسم هدف روند انقلابی جامعه المان بود. (۵۹)

انقلاب روسیه:

در روسیه هم ما ناظر روندی هستیم که از جهات بسیار با آنچه در المان گذشت، شباهت داشت. البته در یک ظرف زمانی دیر تر و با یک سرانجام دیگر. در این جا هم دولت فئودالی افسولوتیستی [شاهی مطلقه - ویراستار] تحت تأثیر روند های اقتصادی و سیاسی اروپا و شوریدن های داخلی از اواسط قرن نوزده و به ویژه از سال ۱۸۶۱ دست به یک سلسله اصلاحات زد. ویژگی عمده این ریفرم ها لغو مقام تقید دهقانی و بیکاری، آزاد کردن دهقانان از قیود فئودالی و آزاد کردن زمین برای تبدیل آن به کالا بود. این ها راه را برای رسوخ سرمایه در روستا باز کرد و مقدمه توسعه بازار داخلی و فعالیت گشوده در گستره سرمایه داری را در روسیه آماده نمود. نتیجه این ریفرم ها و تغییرات ساختن کاپیتالیستی ناشی از آنها را می توان به خوبی در کتاب "رشد سرمایه داری در روسیه" نوشته لنین منعکس دید. در سال های آخر قرن نوزده لنین در این کتاب از جامعه روسیه تصویری کشید که خطوط عمده آن به قرار زیر است:

در این زمان از ۱۲۵/۶ میلیون نفر جمعیت روسیه ۲۶/۷ میلیون نفر به بخش صنعت، پیشه وری و تجارت و ۱۷ میلیون نفر به بخش کشاورزی تعلق داشتند. (۶/۹ میلیون نفر عناصر غیر تولیدی) از کل جمعیت ۶۳/۷ میلیون نفر وابسته به اقشار پرولتاریا، ۳۵/۸ میلیون

نفر متعلق به اقشار مالک کوچک فقیر، ۲۳/۱ میلیون نفر وابسته به طبقه مالکان کوچک مرفه و ۳ میلیون نفر متعلق به بورژوازی، مالکان بزرگ و کارمندان عالی‌رتبه دولتی بودند. (۶۰) بخش فعال پرولتاریائی (یعنی آن هائی که کار می کردند) بالغ بر ده میلیون نفر بود. در این عده ۵/۷ میلیون نفر مرد بودند که روی هم نیمی از جمعیت بالغ مرد مشغول در تمام رشته های تولیدی مادی جامعه را تشکیل می دادند. از این ده میلیون، ۳/۵ میلیون نفر به پرولتاریای کشاورزی و بقیه به قشر پرولتاریای شهر نشین تعلق داشتند. (۶۱)

در روستاها زندگی دهقانان در بستر روابط اقتصادی - اجتماعی تولید کالائی قرار گرفته بود. در آن جا تمام تضاد های ویژه سرمایه داری (رقابت، تمرکز تولید و پرولتاریائی شدن اکثریت و غیره) به چشم می خورد. (۶۲) جامعه روستائی که متکی به همسازی، تعلق و بهم پیوستگی بود، دستخوش تلاشی و تنوع طبقاتی شده بود. (۶۳) جمعیت روستائین در حال گذار به دو قطب بورژوازی و پرولتاریای روستائی بود. (۶۴) پرولتاریای روستائی تقریباً ۴/۱۰ درصد جمعیت ده را تشکیل می داد. (۶۵) بورژوازی ده با این که اقلیت ناچیزی از جمعیت روستا را می ساخت، صاحب ۲۰٪ کل واحد های کشاورزی بود (۶۶) بخش اعظم جمعیت ده هنوز وابسته به قشر دهقان های متوسط الحال بود. ولی این ها در حال انتقال به یکی از دو قطب بورژوازی و پرولتاریا بودند. (۶۷) سیستم فئودالی کشاورزی هنوز از بین نرفته بود و کار مزدوری و بیگاری هنوز وجود داشت. مجاورت این دو و گذار شکل فئودالی استثمار به شکل کاپیتالیستی آن اصولاً شاخصی اصلی اقتصادی زمینداری در جامعه روس بعد از ریفرم ۱۸۶۱ را تشکیل می داد. (۶۸) در ایالات نظام بیگاری هنوز تسلط داشت. ولی در روسیه اروپائی سلطه با نظام کاپیتالیستی مزدگیری بود. (۶۹) عوامل دیگر نشان دهنده کاپیتالیستی شدن کشاورزی عبارت بودند از: رشد سریع استعمال ماشین های کشاورزی (۱۸۷۶ حدود ۳۹۵۷ دستگاه ماشین و ۱۸۹۴ حدود ۱۴۳۹ دستگاه) (۷۰)، تنوع تولید، (۷۱) ایجاد و افزایش واحد های بزرگ تولیدی کاپیتالیستی (۷۲) بالاخره افزایش تولید (۷۳). در زمینه اقتصاد شهری هم همه چیز دلالت بر گذار پیشرفته اقتصاد فئودالی به اقتصاد کاپیتالیستی و ادامه و تکامل این روند داشت. انتقال سریع جمعیت روستا به شهر و اشتغالات شهری و افزایش بیشتر جمعیت شهر ها در مقایسه با جمعیت روستاها، یکی از این دلایل بود (بین ۱۸۶۳ تا ۱۸۹۷ جمعیت شهری ۹۷٪ و جمعیت روستائی ۴۸٪ رشد داشت). (۷۴) دلیل دیگر را می توان در رشد سرمایه و انباشت های سرمایه ئی دید، واقعیتی که تا حد زیادی در افزایش سپرده های بانکی (این ها از ۳۳۵ روبل در سال های ۸ - ۱۸۶۴ به ۱۴۹۵ میلیون روبل در سال های ۸ - ۱۸۸۴ رسیده بود). (۷۵) و یا در توسعه عملکرد صندوق ها و تعاونی های پس انداز و اعتبارات (این ها از ۳۲/۴ میلیون روبل در سال ۱۸۷۲ به ۱۸۹/۶ میلیون روبل در سال ۱۹۰۳ رسیدند) منعکس می شد. (۷۶) رشد تولیدات نو نیز دلالت بر تکامل تولید کالائی کاپیتالیستی داشت. تولید آهن خام از ۱۷/۰۲ میلیون پود (هر پود مساوی ۶۱/۳۸ کیلوگرام) در سال ۱۸۶۷ به ۱۵۸/۶ میلیون پود در سال ۱۹۰۲ رسید. تولید زغال سنگ در همین فاصله از ۲۶/۷ میلیون پود به ۱۰۰۵/۲ میلیون پود افزایش یافت. (۷۷) افزایش تولیدات، توسعه راه ها و ازدیاد وسائل حمل و نقل را لازم می کرد. راه آهن روسیه در فاصله سال های ۱۸۶۵ تا ۱۸۹۰ از ۳۸۱۹ کیلومتر به ۲۹۰۶۳ کیلومتر تطویل یافت. حمل کالا از طریق راه آهن از ۴۳۹ میلیون پود در سال ۱۸۶۸ به ۱۱۰۷۲ میلیون پود در سال ۱۹۰۴ رسید. (۷۸) تجارت خارجی روسیه در سال ۱۹۰۱ ارزشی به مبلغ ۱۳۳۲/۴ میلیون داشت، در حالی که این رقم در سال ۱۸۵۶ بیش ۳۱۴ میلیون روبل نبود. (۷۹)

این ارقام و واقعیات را (در کنار داده های خیلی بیشتری که ذکر همه آنها در این جا ممکن نیست) لنین برای نشان دادن روند انتقال سریع شیوه تولید فئودالی به کاپیتالیستی در روسیه می آورد. بنابراین، در سال های قبل از انقلاب ۱۹۰۵ کاپیتالیسم در روسیه به عنوان عصر رشد یابنده شدیداً در حال توسعه و تعمیم بود. (۸۰) این پروسه در سال های بعد از انقلاب ۱۹۰۵ از آهنگ باز هم سریع تری برخوردار گشت. معهداً در مبارزه دموکراتیک بورژوائی اعظم سرمایه داران روسیه هم مثل هم طبقه ای های المانی خود و بر خلاف سرمایه داران فرانسه ئی دوران انقلاب، عاری از هر گونه خصلت انقلابی بودند. در این جا هم مجموعه ای از عوامل داخلی و خارجی در ایجاد روحیه بزدلی، موش مردگی و تزلزل بورژوازی تأثیر داشتند: ریفرم های تزاریسیم خود تا حد زیادی راه را برای کاپیتالیستی کردن جامعه و اقتصاد باز کرده و به همین مقدار از الزام و شدت تضاد ها و تضاد های طبقاتی بین بورژوازی و فئودالیسم کاسته بود. قدرت اقتصاد کاپیتالیستی تا حد زیادی در دست بورژوازی روسیه نبود، بلکه به سرمایه داران خارجی تعلق داشت و این ها با تزاریسیم هم پیمان و هم مصلحت بودند. (۸۱) در بخش های آسیائی روسیه هنوز مجادلات زیادی برای رسوخ سرمایه و توسعه فعالیت های اقتصادی سرمایه داران روسی موجود بود و تزاریسیم نه تنها مانعی برای این توسعه ایجاد نمی کرد، بلکه آن را تشویق هم می نمود.

سرمایه داران علی رغم همه ممنوعیت های قوانین پولیسی تزاریسم، با دست یازی به حیل و رشوه و صد ها وسیله دیگر، می توانستند در قدرت دولت نفوذ کرده، آن را در خدمت منافع خود قرار دهند. (۸۲) به همه این ها، رشد پرولتاریای روسیه - اولین اتحادیه کارگری در میان سلاح های تشکیلاتی او هم - به عنوان عامل ترساننده بورژوازی اضافه می شد. در روسیه اولین اتحادیه کارگری در سال ۱۸۵۷ به وجود آمد. بدین طریق اتحادیه های کارگری از این زمان تا شروع انقلاب ۱۹۰۵ از لحاظ تشکیلاتی و آگاهی رشد فراوانی نموده و اعتصابات پی در پی و بزرگی را راهنمائی کرده بودند. مهم تر از همه، تشکیل حزب طبقه کارگر بود که اولین کنگره آن در سال ۱۸۹۸ برگزار شده بود. این حزب تا شروع انقلاب تکامل معتناهی داشت، طوری که می توانست در انقلاب نقش بسیار مهم و تعیین کننده ای را به عهده بگیرد. بورژوازی روسیه به خصائل انقلابی و مبارزات طبقاتی پرولتاریای همه کشور های اروپائی آگاهی داشت. او قدرت و آگاهی طبقاتی کارگران روسیه و برنامه ای را که جناح بلشویکی حزب پرولتاریا برای انقلاب بورژوا - دموکراتیک داشت، می شناخت. بنابراین، دیگر شکفت انگیز نبود، اگر در او تمایلی به انقلاب باقی نمی ماند. متردد می شد و خود را از تزاریسم کمتر دور می کرد. در روسیه قدرت سیاسی در دست تزار و مطلقیت تزاریستی بود. تزاریسم در خدمت زمینداران (چه فئودالی و چه نوع کاپیتالیستی آن) و سرمایه داران بزرگ قرار داشت، قدرت های عالی همه به طور کامل و نامحدود در دست تزار بود. (۸۳) او به تنهائی قانون می گذاشت و کارمندان را عزل و نصب می نمود. اعمال این قدرت توسط او و دستگاه اداری (ارتش، پولیس و کارمندان) و مخصوصاً عالی ترین و ثروتمند ترین کارمندان انجام می گرفت. (۸۴) این ها در اتخاذ تدابیر و تعیین سیاست های خود تا حد زیادی از طبقات مخدوم شان مستقل بودند. (۸۵) این استقلال مبنی بر فرصتی بود که تزاریسم به مثابه یک دولت بناپارتیستی نوع قدیم برای نوسان کردن بین طبقات مخالف فئودال و بورژوا در دست داشت. او از تضاد بین این دو طبقه استفاده می کرد و از آن جا که هیچ کدام از آن ها یارای غلبه بر دیگری را نداشت، رابطه ای متعادل بین شان ایجاد می نمود و به عنوان عامل ایجاد تعادل به استقلال می رسید. تزاریسم در تأمین این تعادل همیشه موفق نبود.

سال های پیش انقلاب ۱۹۰۵ سال های عدم موفقیت تزاریسم در ایجاد این تعادل و سائر ضروریات حفظ سیادت زمینداری، سرمایه و ابسولوتیسم بود. قیام های دهقانی و اعتصابات روزافزون کارگری سال های نخستین قرن بیست، بحران های اقتصادی و مخصوصاً شکست ارتش تزاری در جنگ علیه جاپان؛ انعکاسات واضحی از ناکامی تزاریسم بودند. تأیید عین حال وقوع انقلاب ۱۹۰۵ را تسریع می کردند (۴).

بورژوازی از این اتفاقات شدیداً ناراضی بود و برای علاج آنها راه جوئی می کرد. ولی انقلاب راه او نبود. در این جا او تزلزل شدیدی از خود نشان می داد. با تمام نارضایتی هایش از تزاریسم، علی رغم راه های درازی که هنوز برای تعمیم کامل سلطه خود باید می رفت و راهبند هائی که سلطنت مطلقه تزار برایش ایجاد کرده بود؛ باز از انقلاب به شدت می ترسید و از پرولتاریا دهشت داشت. با این که تحت تأثیر انقلاب اضطراباً از خود جنبشی نشان می داد، ولی از این حرکت واهمه داشت. وحشتش او را دائماً به طرف استبداد می کشاند و دائماً در پی آن بود که واداشتن تزاریسم به اجرای بعضی ریفورم ها و انصراف از بعضی زیاده روی ها و قبول تقسیم قدرت بین خودش و تزاریسم از جوشش انقلابی خلق بکاهد. در این زمینه بورژوازی لیبرال سعی فراوان می کرد. عملاً هم به محض این که چنین فرصتی ایجاد شد و تزاریسم در اثر انقلاب ناچار به عقب نشینی گردید و قول مشروطیت سلطنت را داد و بورژوازی لیبرال را به اتحاد دعوت کرد، این ها دعوتش را اجابت کردند و با او از در سازگاری در آمدند و به این نیرنگ ضد خلقی صحنه گذاشتند. (۸۶) با این همه، تزاریسم اوائل قرن بیست فرتوت تر و فرسوده تر از آن بود که بتواند هم جنبش دهقانی و کارگری را مقهور کند، هم گذار آرام بقایای نظام فئودالی به کاپیتالیسم را تضمین نماید و هم خواست های سرمایه های امپریالیستی انگلیس و فرانسه را در مورد ذیل ارضاء نماید. سال های بین انقلاب بورژوائی ۱۹۰۵ و انقلاب فبروری ۱۹۱۷ آخرین فرصت هائی بود که تزاریسم برای اجرای موفقیت آمیز نقش خود در دست داشت. او از این آزمایش نهائی علی رغم تمام کمکی که بورژوازی لیبرال و سرمایه های خارجی به او دادند و علی رغم موفقیت های اولیه ای که در دوره ریفورم های ارتجاعی استولیپینی (۸۷) به دست آورد، مردود بیرون آمد. ناتوانی های تزاریسم در جنگ اول جهانی وضوح کامل پیدا کرد و به اوج رسید. ارتش او در تمام جبهه های جنگ امپریالیستی شکست می خورد. کارمندان در ترساندن دهقانان و کارگران وا می ماندند و همه این ها بورژوازی را دائماً ناراحت تر، ناخرسند تر و دهقانان و کارگران را انقلابی تر می کرد. در آستانه انقلاب فبروری بورژوازی روسیه نسبت به تزاریسم دیگر واقعاً خشمگین شده بود. او برداشتن قدم هائی را علیه استبداد پوسیده نیکولای (نیکولای الکساندروویچ رومانوف یا نیکولای دوم، آخرین تزار روس - ویراستار) لازم می دید.

[بورژوازی] با تمام تزلزل هایش و ترس هایش، به انقلاب فیروزی ۱۹۱۷ اضطراباً صحه گذاشت. ولی این کار را موقعی انجام داد که حتی امپریالیست های انگلیس و فرانسه هم سرنگونی ترار را لازم می دیدند. (۸۸) طبیعی است که کسی موفقیت های انقلاب ۱۹۰۵ و پیروزی انقلاب فیروزی ۱۹۱۷ را مدیون قهرمانی های بورژوازی روسیه نبود. ضامن و محمل دست آورد های این دو انقلاب خلق و در رأس آن پرولتاریا و حزب بلشویکی روسیه بودند. تجربه این دو انقلاب دموکراتیک بورژوائی و مخصوصاً این واقعیت که موفقیت ها و پیروزی های شان ناشی از رهبری پرولتاریائی آنها بود، آفریننده تئوری انقلاب دموکراتیک نوین گردیدند. این مطلب را بعداً شرح خواهیم داد. ولی قبلاً لازم می دانیم که نکاتی را در باره هدف های انقلاب دموکراتیک بورژوائی، با توجه به آنچه لنین در این باره گفته است، ذکر کنیم.

هدف غائی و ضروری همه طبقات، اقشار و گروه هائی که در انقلاب دموکراتیک بورژوائی شرکت می کنند، به طور عام، محو تمام تجهیزات، مناسبات و نهاد های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی فئودالی و تعویض آنها با تجهیزات، مناسبات و نهاد های بورژوائی است. ولی در مورد شیوه نیل به این هدف و ماهیت آن و اعتبار تاریخی ویژه آن بین مخالفان فئودالیسم و ايسولوتيسم فئودالی اختلافات عظیمی وجود دارد؛ اختلافاتی که در شرائط معین تاریخی جنبش و انقلاب دموکراتیک به اشکال مختلف بروز می کنند. مثلاً برای پرولتاریا انقلاب دموکراتیک و تشکیل جامعه بورژوازی به هیچ وجه هدف نهائی نیست، بلکه یک مرحله انتقال به انقلاب سوسیالیستی و تشکیل جامعه سوسیالیستی است. در این مرحله مناسبات استثماری و دیکتاتوری صاحبان وسائل تولید باقی می ماند و بر تولید کنندگان بلافصل تحمیل می شود. پرولتاریا به عنوان طبقه استثمر شونده خواهان لغو این مناسبات است و بنا بر این، نمی تواند جامعه بورژوازی را به عنوان مرحله اختتام حرکت تاریخ حساب برد. در این مرحله پرولتاریا به مبارزه سوسیالیستی خود ادامه می دهد و در جهت انتقال دیکتاتوری بورژوائی به دموکراسی پرولتاریائی گام برمی دارد. از این نقطه نظر که بنگریم، می بینیم که پرولتاریا علاقه مادی مشخصی به قاطعیت و موفقیت کامل انقلاب دموکراتیک دارد. او مایل به این است که این مرحله گذرائی را با تلاشی هر چه تمام تر مناسبات فئودالی هر چه زود تر پشت سر بگذارد. او می خواهد با طی کوتاه ترین فاصله زمانی وارد مرحله انقلاب سوسیالیستی بشود. از این رو، پرولتاریا در مرحله انقلاب دموکراتیک حاد ترین و مستقیم ترین شعار ها را طرح می کند و برای انهدام روابط فئودالی موجود مصمم تر از هر طبقه ای قدم به میدان مبارزه می گذارد و با قاطع ترین اسلحه می جنگد. اوست که شعار سرنگونی را واضح تر از همه اعلام می کند و برای تحقق آن از دست یازیدن به قهر انقلابی بیم ندارد.

شرائط بورژوازی به نحوی دیگر اند. برای او تشکیل مناسبات بورژوائی و تأمین سیادت سرمایه، هدف نهائی است. بنابراین، او از هر حدتی که مبتنی بر اصل گذرا بودن این سیادت باشد، دوری می جوید. او با کسانی که قاطعیت و کوتاهی را برای پیوستن به انقلاب سوسیالیستی می خواهد، موافق نیست و برای این که رشته کار ها به دست این ها نیفتد، از قاطعیت و کوتاهی [انقلاب دموکراتیک] چشم می پوشد. تاکتیک بورژوازی همیشه متکی بر محاسبه دو نیرو است. او هم باید قدرت فئودالیسم را در نظر بگیرد و هم نیروی پرولتاریا را؛ هم باید در فکر حفظ پرولتاریا باشد و هم در اندیشه حفظ فئودال ها. با پرولتاریا باید علیه فئودالیسم و با فئودال ها علیه پرولتاریا متحد شود. طبیعی است طبقه ای که گرفتار چنین تضادی است، نمی تواند همیشه با جامعه کهن برخورد رادیکال داشته باشد. او ناچار است موقعی که پرولتاریا را قوی می بیند، با تخفیف مخالفت خود با فئودالیسم، راه اتحاد با فئودال ها و استبداد را هموار بکند، یعنی باید از مطالبات ضد استبدادی و فئودالی خود بکاهد. از تأمین سیادت کامل سرمایه لاقبل به طور مؤقت چشم پوشد. او تنها زمانی می تواند احیاناً قاطعیت بیشتر نشان بدهد که از جانب پرولتاریا خطری را متوجه خود نبیند، یعنی پرولتاریا باید - به هر علت که باشد - ضعیف باشد. در مورد المان و بیشتر روسیه دیدیم که این طور نبود. آن جا بورژوازی با پرولتاریائی نسبتاً مصمم و آگاه رو به رو بود و همین واقعیت تا حد زیادی سبب سازشکاری اش با فئودالیسم شده بود.

بیشک اگر فرصت زیاد تری، فرصتی بیش تر از حوصله این مقاله می داشیم، اهداف بورژوازی و پرولتاریا را لاقبل در هر سه نمونه انقلابات که در این مقایسه ذکر کردیم، بررسی می نمودیم. این کار برای نشان دادن ویژگی هائی که ناشی از شرائط مشخص هر انقلاب هستند، لازم بود. معهداً در این جا ما فقط در مورد انقلاب بورژوا دموکراتیک روسیه وارد این تفصیل می شویم و از خواننده توقع داریم که هنگام مطالعه آن چه اکنون می آید، شرائط ویژه انقلاب دموکراتیک روسیه را، آن طور که قبلاً شرح دادیم، در نظر داشته باشد.

اهداف پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک روسیه را لنین از آن جا که خود در جنبش شرکت داشت و آن را رهبری می نمود، بهتر از هر کسی بیان نموده است. بنابراین، باز هم به آثار لنین رجوع کنیم. ما در این جا فعلاً وارد بحث تفاوت بین دو تاکتیک سوسیالیستی و دموکراتیک حزب سوسیال دموکراسی - که گوینده آگاه نظرات طبقه کارگر بود - نمی شویم. همین قدر تذکر می دهیم که لنین برای مبارزه طبقاتی کارگران قائل به دو تاکتیک مختلف بود که اولی برای تحقق پیروزی انقلاب دموکراتیک به کار برده می شد و اهداف و شرائط و چگونگی شرکت پرولتاریا در آن را معین می نمود و دومی به شرح و تعیین اهداف و جزئیات و مشخصات بخش سوسیالیستی مبارزه طبقاتی پرولتاریا می پرداخت.

در طرحی که لنین در جنوری ۱۹۰۲ برای حزب سوسیال دموکراتیک کارگری روسیه نوشت، هدف های پرولتاریائی جنبش دموکراتیک را شرح داد. در رابطه با هدف های سیاسی، لنین دنبال کردن یازده خواست زیر را لازم می بیند:

۱ - دیکتاتوری خلق یعنی تمرکز تمام عالی ترین قدرت حکومت در دست یک مجلس قانونگذاری که متشکل از نمایندگان خلق باشد؛

۲ - حق انتخابات عمومی متساوی و مستقیم، هم در مورد انتخابات مجلس قانونگذاری و هم در مورد انتخاب انجمن های خود مدیریت محلی. رای گیری مخفی، حق انتخاب شدن برای هر انتخاب کننده در هر مرجع نمایندگی ای که باشد، دادن مواجب به نمایندگان خلق؛

۳ - مصئونیت شخص و مسکن؛

۴ - آزادی نامحدود وجدان، سخن، مطبوعات، تجمعات، اعتصابات و ایجاد سازمان ها.

۵ - آزادی نقل مکان و حرفه؛

۶ - لغو امتیازات طبقاتی (لغو اشتاندها)، تساوی حقوق کامل همه افراد، صرف نظر از وابستگی های جنسی، دینی و نژادی آنها؛

۷ - قبول حق تعیین سرنوشت همه ملیت های درون کشور؛

۸ - حق هر فرد به اعلام جرم علیه هر کارمند دولتی بدون این که نیازی به طی سلسله مراتب اداری شکایت باشد؛

۹ - تسلیح عمومی خلق به جای ارتش ثابت؛

۱۰ - جدائی کلیسا از مدرسه و دولت؛

۱۱ - تحصیل عمومی، یا اجباری و مجانی برای همه کودکان پائین از شانزده، تهیه لباس، غذا و وسائل تحصیل برای کودکان فقیر به خرج دولت؛

برای بهبود وضع طبقه کارگر، از نظر لنین باید اصلاحات زیر پس از پیروزی انقلاب دموکراتیک بورژوائی انجام می شد. این ها مثال های کارگران را در چارچوب روابط سرمایه ای تشکیل می دادند، بدون این که هدف و مرحله نهائی، این روابط باشند.

۱ - محدود کردن روز کار به هشت ساعت برای همه کارگران؛

۲ - تعیین قانون تعطیلات غیر منقطع هفتگی میزان حد اقل ۳۶ ساعت برای کارگران زن و مرد در تمام رشته های اقتصاد ملی؛

۳ - ممنوعیت کامل کار اضافی؛

۴ - ممنوعیت کار شبانه در تمام رشته های اقتصادی به استثنای آن جایی که به علل تکنیکی کار شبانه اجتناب ناپذیر است؛

۵ - ممنوعیت اشتغال کودکان پائین تر از پانزده سال؛

۶ - ممنوعیت کار زنان در بخش هایی که کار مخصوصاً برای آنها زیانبخش است؛

۷ - ضمانت قانونی کارفرما برای کارگرانی که توانائی کار خود را به طور کلی و یا قسمی از دست می دهند، در صورتی که این ناتوانی ناشی از شرائط تولیدی غیربهداشتی و یا سانحه ای در ضمن انجام کار باشد. معافیت کارگر از وظیفه با اثبات این که خسارت - نامبرده ناشی از تقصیر کارفرماست؛

۸ - ممنوعیت پرداخت مزد به طور جنسی؛

۹ - پرداخت حقوق تقاعد به کارگرانی که توانائی خود را از دست داده اند، از طرف دولت؛

۱۰- افزایش تعداد بازرسان کارخانه، انتخاب بازرسان زن برای بخش هائی که تعداد زنان در آنها زیاد تر است، کنترل طرق اجرای قوانین کارخانه توسط نمایندگان که منتخب کارگران و حقوق بگیر دولت هستند. بازرسی امور مربوط به تعیین تعرفه و سودا کردن محصولات ناقص توسط نمایندگان منتخب کارگران؛

۱۱- بازرسی وضع مساکنی که کارفرمایان در اختیار کارگران گذاشته اند و همچنین بازرسی مقررات سکونت در این اماکن و شرایط اجاره توسط انجمن های خودمدیریت محلی با حضور نمایندگان منتخب کارگران و به منظور حمایت از کارگران در مقابل دخالت کارفرما در زندگی خصوصی و فعالیت های اجتماعی کارگران؛

۱۲- بازرسی بهداشتی همه جانبه و درست سازمان یافته شرایط کار در تمام کارگاه ها و کارخانه هائی که کارگر استخدام کرده اند؛

۱۳- تعمیم بازرسی در پیشه ها، بر صنعت خانگی و دهقانی و کارخانه های دولتی؛

۱۴- تهیه قوانین مجازات برای متجاوزان به قوانین حمایت کارگر؛

۱۵- ممنوعیت کسر توسط کارفرمایان به هر عنوان و به هر منظور که باشد (مجازات های پولی، کسر کردن بابت محصولات ناقص و غیره)؛

۱۶- تشکیل دادگاه های کار در تمام بخش های اقتصاد ملی، متشکل از نمایندگان کارفرما و کارگران به نسبت مساوی.

برای دموکراتیزه کردن بودجه دولت، لنین اعلام کرد که سوسیال دموکرات ها باید خواهان لغو تمام مالیات های غیرمستقیم و اجرای مالیات بر درآمد تصاعدی بشوند.

برای از بین بردن بقایای نظام ارضی فئودالی، از نظر لنین اصلاحات زیر لازم بود:

۱- لغو عوارضی که دهقانان برای رهائی از بیگاری می دهند و لغو تمام عوارض دیگری که بر دهقانان به عنوان قشر [طبقه] عوارض دهنده تحمیل شده است؛

۲- لغو ضمانت دسته جمعی و همه قوانینی که آزادی دهقانان را در تصرف زمین خود محدود می کنند؛

۳- استرداد تمام پول هائی که از خلق به عنوان عوارض رهائی از بیگاری گرفته شده است. برای این منظور مصادره زمین های دیر ها و مستمری گیر ها و اخذ مالیات ویژه از زمین های زمینداران اشرافی ای که از اعتبارات عوارض رهائی از بیگاری استفاده برده اند. پرداخت مبالغی که از این راه به دست می آید به یک صندوق ویژه خلق و مصرف موجودی آن برای امور فرهنگی و خیریه ای روستاها؛

۴- تشکیل کمیته های دهقانی برای: الف - استرداد زمین هائی که هنگام لغو تقید دهقانی، از زمین های دهقانی جدا کرده اند و ارباب ها آن را به عنوان وسیله ای برای برده کردن دهقان ها مورد استفاده قرار می دهند (از طریق خلقیت؟ و در صورتی که این زمین ها دست به دست شده اند، از طریق خرید و غیره).

ب - برای حذف بقایای فئودالیسم که در اورال، التای، در مناطق غربی و دیگر مناطق کشور پابرجاست؛

۵- دادن وکالت به دادگاه ها برای تخفیف اجاره بها های افراطی و لغو قرارداد هائی که دارای خصلت برده ساز هستند (۸۹)؛

در این فهرست چند مطلب است که به خاطر اهمیت شان احتیاج به توضیح بیشتری دارند. این توضیحات در آثار لنین به تفصیل کامل دیده می شود.

اول این که منظور از دیکتاتوری خلق چیست؟ دیکتاتوری خلق شکل آن دولت و یا آن حکومتی است که در صورت پیروزی قطعی انقلاب دموکراتیک تشکیل می شود. این دولت بر مبنای تصمیم مجلس مؤسسان؛ مجلسی که در شرایط کاملاً آزاد انتخاباتی به وجود آمده است، تشکیل خواهد شد. ضامن آزادی انتخابات حکومت انقلابی موقتی است. این حکومت باید بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب و سرنگونی دیکتاتوری، تشکیل شود. (۹۰) سوسیال دموکرات ها در صورتی در حکومت موقتی انقلابی شرکت خواهند کرد که این کار به استقلال شان لطمه نزند و حزب بتواند نمایندگانی را که در این دولت دارد، تحت کنترل خود بگیرد. منظور از شرکت سوسیال دموکراسی در این دولت یکی دفع تمام ضربه های است که ضد انقلاب می خواهد به حکومت موقتی و دستاورد های آن بزند و دیگر مواظبت این که حکومت موقتی منافع کارگران را مراعات بکند. (۹۱) وظیفه عمده دولت موقت انقلابی، دفاع از جمهوری، تأمین کامل آزادی ها و مهم تر از همه، ترتیب انتخابات مجلس مؤسسان بر مبنای حق رأی عمومی، مستقیم و مساوی است. (۹۲) نتیجه چنین انتخاباتی، در صورتی که منعکس کننده درست منافع خلق باشد، مجلسی خواهد بود که در آن نیرو های خلقی، یعنی

پرولتاریا و دهقانان اکثریت دارند. دولتی که با اتکاء به این اکثریت حاصل خواهد شد، دولت دیکتاتوری انقلابی و دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان خواهد بود. تشکیل چنین دولتی از نقطه نظر پرولتاریا به این معنی است که انقلاب در چهارچوب بورژوائی خود به بهترین شکل پیروز شده و غلبه بر تزاریسیم که متضمن سقوط آن است، به قاطع ترین نحو انجام گرفته است. (۹۳)

شکل این حکومت ضرورتاً جمهوری دموکراتیک خلق است و محتوی آن را اقداماتی تشکیل می دهند که حکومت برای تأمین منافع خلق انجام می دهد و این اقدامات باید همان هائی باشند که در برنامه فوق الذکر، برنامه حداقل سوسیال دموکراسی به شرح درآمده اند. (۹۴) دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان مبتنی به تسلیح عمومی توده ها و قهر نظامی خلق است. (۹۵) دستاورد های انقلاب را حفظ می کند، ضد انقلاب را مقهور می سازد و خلق را از تقید پولیس و کارمندان دستگاه دولتی تزار می رهااند. (۹۶) در این حکومت اداره مردم در دست مردم و شورا های آنهاست و یا این که آنها را امکان این هست که بر عملکرد کارمندان مراقبت کامل بکنند. با تمام این احوال، این دولت دارای خصلت بورژوائی است. هنوز در مناسبات تولیدی کاپیتالیستی تصرفی نشده است. این دولت خصلت بورژوائی خود را - حتی اگر رادیکال ترین خواست های دموکراتیک پرولتاریا یعنی ملی کردن زمین ها را هم اجراء بکند - از دست نخواهد داد. (۹۷)

دولت دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان از طریق نفی انقلابی سلطنت استبدادی مطلق، یعنی سرنگونی کامل آن ایجاد می شود. سرنگونی انقلابی کامل که هدف مبارزه دموکراتیک طبقه کارگر است، در سر لوحه وظائف مرحله ای حزب سوسیال دموکراتیک پرولتاریائی قرار دارد. (۹۸) تحقق آن شرط موفقیت کامل انقلاب دموکراتیک است. (۹۹) سرنگونی تزاریسیم فقط برای طبقه کارگر سودمند نیست، بلکه وسیله رشد اجتماع به طور کلی است. (۱۰۰) تحقق مطالبات اقتصادی و سیاسی سوسیال دموکرات ها در مرحله انقلاب دموکراتیک بدون سقوط کامل استبداد و تشکیل مجلس منتخب خلق ممکن نیست. (۱۰۱) با این همه، کسانی مثل "خلقیون" هستند که شعار سرنگونی طلبی را رد می کنند، چون آن را به نفع بورژوازی می دانند. (۱۰۲) مخالفان این شعار اپورتونیست هستند و از شخصیت عقب افتاده اند. (۱۰۳) آن هائی که مثل "رسترووه"؟ در لباس حزب به مخالفت با شعار جمهوری خواهی برمی خیزند و می گویند که توده ها این شعار را نمی فهمند در واقع نمایندگان بورژوازی در لباس حزب اند. (۱۰۴) زیرا درست این بورژوا ها هستند که از سرنگونی انقلابی و کامل می ترسند و از طرح جمهوری خواهی گریزانند. بورژوا ها خواهان سلطنت مشروطه اند. (۱۰۵) لیبرال ها دنبال یک قانون اساسی سر و دم بریده می روند. (۱۰۶) آنها طالب ایجاد دو مجلس هستند، آن هم طوری که فقط یکی از آنها از طریق انتخاب عمومی و مستقیم انتخاب بشود. (۱۰۷) آنها با قیام مسلحانه خلق مخالف اند، (۱۰۸) نمی خواهند به دستگاه اداری و پولیس دست بزنند. مایل به دموکراتیک شدن کامل دستگاه دولتی نیستند و به انتخاب پذیری کارمندان و مسؤولیت آنها در مقابل خلق اعتقاد ندارند. (۱۰۹) بورژوا ها خواهان سقوط کامل استبداد نیستند. با این که به طور نهانی به دنبال تأمین کامل سیادت سرمایه و مناسبات سرمایه داری می گردند، ناچارند که در شرائط مشخص انقلاب با تزاریسیم برسر تقسیم قدرت توافق کنند و با آن علیه تمایلات انقلابی و حاد داخل جنبش، متحد گردند. (۱۱۰)

بنابراین، می بینیم که در انقلاب دموکراتیک روسیه دو نسخه اصلی وجود داشت. یکی رهنمودی که مبین اراده، خواست و برنامه پرولتاریا و دهقانان انقلابی بود و دیگر رهنمودی که تاکتیک بورژوازی را منعکس می کرد. این که انقلاب کدام یک از این دو رهنمود را می پذیرفت، بستگی به عواملی داشت که یکی از عمده ترین شان کار حزب طبقه کارگر در رهبری جنبش به طور عام و مبارزه دموکراتیک طبقه کارگر به طور اخص بود. لنین می دانست که انقلاب روسیه می توانست در عمل هم راه بورژوا ها و هم، راه پرولتاریا را طی کند. هم می توانست راهی را بپیماید که تامینگر نفع سرمایه داران، غول های مالی و زمینداران متجدد باشد و هم راهی را که ضامن سود دهقانان و کارگران گردد (۱۱۱) تمام کوشش خود او در انقلاب ۱۹۰۵ و سپس تا انقلاب فبروری ۱۹۱۷ مصروف بر این بود که انقلاب را به راه دوم هدایت کند.

در اعلامیه ای که لنین در ماه های جون - جولای ۱۹۰۵، یعنی در گیراگیر انقلاب نوشت، تصور طبقات مختلف درگیر در انقلاب را در باره شکل حکومت آمالی شان جدول وار به شرح زیر توصیف کرد. سه نوع قانون اساسی و سه نوع حکومت. (۱۱۲)

سه نوع حکومت

کارگران آگاه (سوسیال دموکرات ها) چه می خواهند؟ جمهوری دموکراتیک	لیبرال ترین بورژوا ها چه می خواهند؟ مشروطه سلطنتی	پولیس و کارمندان چه می خواهند؟ سلطنت مطلقه
--	--	---

محتوای این سه نوع حکومت چیست؟

جمهوری دموکراتیک	سلطنت مشروطه	سلطنت مطلقه
۱. بدون شاه	۱. تزار شاه مشروطه	۱. تزار، شاه مطلق
۲. بدون مجلس سنا	۲. یک مجلس سنا (انتخاب غیرمستقیم، نه کاملاً مساوی و نه کاملاً عمومی)	۲. شورای دولتی (منتصب تزار)
۳. مجلس جمهوری انتخابات مستقیم، عمومی، مساوی و مخفی	۳. یک مجلس ملی (انتخاب مستقیم و مخفی)	۳. دوما و یا یک مجلس شورای نمایندگان خلق (که از یک انتخاب غیرمستقیم، غیر عمومی و غیر مساوی بیرون آمده است)

معنای این سه نوع حکومت چیست؟

جمهوری دموکراتیک	سلطنت مشروطه	سلطنت مطلقه
۱. پولیس و کارمندان دارای قدرت مستقل نیستند. قیادت کامل آنها در دست خلق	۱. یک سوم قدرت در دست پولیس و کارمندان که در راس آنها تزار هست	۱. قدرت کامل پولیس و کارمندان و اعمال آن بر مردم
۲. سرمایه داران و مالکان دارای هیچ امتیازی نیستند.	۲. یک سوم قدرت در دست بورژوازی و مالکان ثروتمند	۲. رأی مشورتی بورژوازی بزرگ و مالکان ثروتمند
۳. تمام قدرت، قدرت و اخذ، کامل و تفکیک ناپذیر در دست تمام خلق	۳. یک سوم قدرت در دست تمام خلق	۳. خلق بدون قدرت

در رابطه با برنامه اقتصادی سوسیال دموکرات ها در قالب انقلاب بورژوا دموکراتیک، توضیح مسأله ارضی از همه مهم تر است. لنین در برنامه سال ۱۹۰۲ به شرحی که آوردیم، مطالبات محدود را طرح کرد، ولی چند سال بعد در یک برنامه تجدید نظر شده تصورش را از یک اصلاح ارضی محدود در چهار چوب انقلاب دموکراتیک با وضوح بیشتر و مطالبات وسیع تر بیان کرد. این برنامه تجدید نظر شده را او در مارچ ۱۹۰۶ طرح کرد و برای تصویب به کنگره چهارم حزب ارائه داد (۱۱۳). اینک ترجمه این طرح:

برای نابودی بقایای نظام تقید فئودالی که به مثابه یوغ سنگین بر دهقانان تحمیل شده است و به منظور تقویت گسترش آزاد مبارزات طبقاتی در روستا، حزب خواهان مطالبات زیر است:

۱- مصادره تمام زمین های کلیسا، دیر ها، زمین های مستمری بگیر ها، زمین های دولتی، کابینه ئی و اربابی.

۲- تشکیل کمیته های دهقانی برای انهدام فوری تمام نشانه های قدرت و امتیازات اربابی و تصرف عملی در زمین های مصادره شده تا این که مجلس مؤسسان منتخب تمام خلق در باره یک برنامه ارضی جدید و تنظیم مزارع تصمیم بگیرد.

۳- لغو تمام مالیات و عوارضی که به دهقانان به عنوان قشر عوارض پرداز، تحمیل شده است.

۴- لغو تمام قوانینی که تصرف آزاد دهقانان در زمین های شان را محدود می کنند.

۵- توکیل دادگاه های خلقی منتخب برای تقلیل اجاره بها های افراطی و تقویة قرارداد هائی که خصلت برده ساز دارند.

در صورتی که پیروزی قاطع انقلاب حاضر در روسیه منتج به تأمین حکومت خلق گردد، یعنی به ایجاد جمهوری و یک نظام حکومتی کاملاً دموکراتیک بیانجامد، حزب برای لغو مالکان خصوصی و انتقال همه زمین ها به ملکیت اشتراکی تمام خلق خواهد کوشید.

در عین حال حزب کارگری سوسیال دموکراتیک روسیه همواره بدون انقطاع و در هر وضعی که به طور ارضی؟ دموکراتیک پیدا کند، خود را موظف می سازد که برای ایجاد یک سازمان طبقاتی مستقل پرولتاریای کشاورزی بکوشد، او را با تضاد آشتی ناپذیری منافع اش با منافع بورژوازی ده آشنا سازد، او را از امید بخشیدن به نظام اقتصادی کوچک، نظامی که در صورت وجود تولید کالائی هیچ گاه قدرت رفع فقر توده ها را نخواهد داشت، برحذر بدارد و بلاخره به لزوم انقلاب کاملاً سوسیالیستی که تنها وسیله نابودی هر گونه فقر و استثمار است، ترجیح بدهد. (۱۱۴) در توضیحاتی که لنین برای توجیه این برنامه ارضی می داد، روی چند نکته وزنه مخصوص می گذاشت: یکی این که اجرای این برنامه بدون پیروزی انقلاب دموکراتیک در سطح سیاسی و بدون ایجاد جمهوری دموکراتیک ممکن نیست (۱۱۵)، پس بر دهقانان لازم است که برای اجرای این برنامه و برای سرنگونی استبداد و پیروزی جمهوری خلق وارد مبارزه بشوند (۱۱۶). دوم این که اجرای انقلاب ارضی و مصادره زمین های اربابی و انهدام بقایای فئودالیسم باید به دست کمیته هائی که منتخب دهقانان است، انجام بگیرد و نه به دست مأموران دولتی (۱۱۷). سوم این که نتیجه انقلاب ارضی به درجه رشد انقلاب دموکراتیک بستگی دارد، رفورم ارضی هم می تواند به انتقال زمین، به مالکیت کشاورزان خرده پا و ایجاد واحد های کوچک ارضی و هم به ملی کردن زمین ها بیانجامد (۱۱۸) و ملی کردن فقط در صورتی قابل طرح است، قابل طرح به عنوان خواست حداکثر در چهارچوب انقلاب بورژوائی، که انقلاب به پیروزی قطعی رسیده باشد (۱۱۹). ملی کردن چهارچوب بورژوائی انقلاب را نمی شکند، زیرا که بهره مالکانه را از بین نمی برد، بلکه وسیله انتقال آن از دست ارباب به دست دولت می گردد (۱۲۰). مهم تر از همه برای سوسیال دموکرات ها در همه احوال متشکل ساختن پرولتاریای روستائی و اتحاد او با پرولتاریای شهری به منظور ادامه انقلاب از مرحله دموکراتیک به مرحله سوسیالیستی است.

برنامه ارضی بورژوا ها را لنین در مقاله ای که در ماه مه (۱۹۰۶) نوشت با جملات موجز به بهترین شکل توصیف نموده: "آنها (کادت ها) می خواهند که زمینداران سیر بشوند و به دهقانان خسارتی وارد نشود؛ موافق خلق یک قسمت اعظم زمین های اربابی هستند، ولی این کار را اولاً مقروض بر خرید می کنند و ثانیاً خواستار آنند که مسأله راه و روش اجرای اصلاحات ارضی به دست کارمندان لیبرال و نه به دست دهقان های انقلابی حل بشود. در برنامه ارضی شان کادت ها می کوشند که مثل همیشه بین ارباب ها و دهقان ها یعنی بین قدرت دولت قدیم و آزادی خلق ویراژ بدهند [نوسان کنند] (۱۲۱).

گفتیم که انقلاب دموکراتیک حتی اگر به تشکیل دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان بیانجامد، باز هم کاراکتر بورژوائی خود را حفظ خواهد کرد (۱۲۲). این جا ممکن است دو سؤال پیش بیاید؟ یکی این که پس لزوم شرکت پرولتاریا در این انقلاب چیست؟ پرولتاریا از نقطه نظر آمال سوسیالیستی خود چگونه به این انقلاب می نگرند و دوم این که چرا این مرحله باید حتماً طی بشود؟ چرا نباید مستقیماً برای انقلاب سوسیالیستی مبارزه کرد و سوسیال دموکراسی چی لزومی به اتخاذ دو تاکتیک دموکراتیک و سوسیالیستی دارد؟ پاسخ به این سؤال ها در آثار لنین با تفصیل بسیار آمده است. به عمده ترین آن ها توجه کنیم:

وجود پرولتاریا به عنوان تنها طبقه ای که منافع خود را در تحقق جامعه سوسیالیستی می بیند، بستگی به وجود کاپیتالیسم دارد؛ بدون وسائل و مناسبات تولیدی کاپیتالیستی پرولتاریائی وجود نخواهد داشت که بخواهد برای ایجاد جامعه سوسیالیستی مبارزه کند. این ها در مبارزه با فئودالیسم و در روند نفی تجهیزات و مناسبات تولیدی آن پیدایش یافته و پرورش می یابند. بنابر این، پرولتاریا برای رشد وجودی و سپس سیاسی و تشکیلاتی خود به رشد سرمایه داری ذیعلاقه است؛ باید برای تحقق آن وارد مبارزه با فئودالیسم و بقایای آن بشود و به پروسه زایش و پرورش سرمایه به عنوان شرط پیدایش و پرورش خود یاری بدهد، یعنی باید در انقلاب بورژوائی شرکت کند.

مرحله سرمایه داری به عنوان مرحله گذر از فئودالیسم به سوسیالیسم اجتناب ناپذیر است؛ زیرا طبقه ای که باید واسط این گذر باشد، فقط در اثر پیدایش کاپیتالیسم است که پا به عرصه وجود می گذارد. لنین در دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک به اجتناب ناپذیری سرمایه اشاره می کند و می گوید که روسیه قادر به پریدن از روی این مرحله و یا دور زدن و یا از کنار آن گذشتن نیست (۱۲۳). او پیدایش و رشد کاپیتالیسم را راه رهائی پرولتاریا می شمارد (۱۲۴) و فکر این را که رهائی پرولتاریا جز از طریق تکامل سرمایه داری به نحو دیگری هم ممکن خواهد بود، ارتجاعی می خواند (۱۲۵). در کشور عقب مانده مثل روسیه سال ۱۹۰۲ تحقق هدف های سوسیالیستی غیرممکن هستند (۱۲۶). چه در این حالت اقتصادی عقب مانده، در درجه آگاهی طبقاتی و رشد تشکیلاتی پرولتاریا که ضرورتاً در سطح نازلی قرار دارد، اجازه رهائی کامل این طبقه را نمی دهد (۱۲۷). در این مرحله پرولتاریا آن قدر از کاپیتالیسم رنج نمی برد که از تکامل ناکافی آن، پس پرولتاریا به وسیع ترین و آزاد ترین رشد سرمایه داری بدون قید و شرط علاقمند است (۱۲۸).

سرمایه داری و دموکراسی بورژوائی از لحاظ تاریخی نسبت به تزاریسیم قدمی جلو تر هستند (۱۲۹). آن چه برای پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک اهمیت ویژه دارد، نفی استبداد و استقرار آزادی های دموکراتیک است، زیرا که افسولوتیسیم [مطلقیت فئودالی یا شاهی مطلقه - ویراستار] مانع اصلی جنبش کارگری است (۱۳۰). پرولتاریا برای رهائی خود و کارگران کشاورزی شدیداً و بیش از همه طبقات به آزادی نیازمند است (۱۳۱). دموکراسی بورژوائی شرط امکان مبارزات سوسیالیستی طبقه کارگر (۱۳۲) و تشکیل حزب پرولتاریائی است (۱۳۳). بدون انقلاب دموکراتیک، انتظار تکامل لازم سازمان طبقه رهبری کننده انقلاب سوسیالیستی را نمی توان داشت (۱۳۴). علاوه بر این، شرکت در جنبش دموکراتیک کارگر را صاحب آگاهی و تربیت انقلابی می کند (۱۳۵). انقلاب بورژوائی بهترین وسیله افشای ماهیت طبقات و تضاد های آن ها است. در این مبارزه چهره بورژوازی بر ملا می شود و پرولتاریا به ماهیت استمارگر آن آگاهی بیشتری پیدا می کند (۱۳۶).

برای پیروزی انقلاب دموکراتیک، پرولتاریا باید با دیگر توده های خلقی متحد بشود؛ زیرا این انقلاب بنا بر ماهیت خود تأمین کننده منافع خلقی است که علاوه بر پرولتاریا بعضی دیگر از اقشار اجتماعی را هم شامل است. در این انقلاب اقشار و طبقات انقلابی و خلقی دارای اراده ای واحد هستند (۱۳۷)؛ پرولتاریا ناچار است که منافع دیگر اقشار خلقی را مراعات بکند و آگاه باشد که منافع آن ها به شیوه تولید کالائی و شناخت مالکیت خصوصی و وسائل تولید وابسته است. او باید به این واقعیت توجه داشته باشد که دهقانان، یعنی این متحدان مرحله ای او، دید وسیع تر از انقلاب بورژوائی و محدودیت های اقتصادی آن ندارند (۱۳۸). آن ها خواهان تقسیم زمین و ایجاد سازمان های تولیدی کوچک خانوادگی هستند (۱۳۹) پرولتاریا اگر بخواهد در این مرحله انقلاب متحدان خود را از دست ندهد، باید این واقعیات را بپذیرد و از طرح شعار های انقلاب سوسیالیستی در این مرحله دوری گزیند. او باید برای این انقلاب هدف هائی قائل بشود و شعارهائی را اعلام بنماید که تحقق آنها از دایره قبول متحدان خلقیش خارج نشود. علی رغم همه این محدودیت ها، انقلاب بورژوا دموکراتیک برای پرولتاریا در بر گیرنده عالی ترین درجات سودمندی است و ضرورت آن برای منافع این طبقه بی قید و شرط است (۱۴۰). "انقلاب دموکراتیک از بعضی لحاظ حتی برای کارگران مفید تر است، تا برای بورژوازی"، زیرا بورژوازی بهتر آن است که برای مقابله با پرولتاریا به بعضی از بقایای دنیای قدیم تکیه بکند، مثلاً به سلطنت بارنر ثابت به نظایر آن (۱۴۱). "نفع بورژوازی در آنست که انقلاب بورژوائی قاطعانه با تمام بقایای دنیای قدیم روبرو شود، آن ها را جارو نکند" تا "انقلاب با پی گیری کامل به نتیجه نرسد. بنا بر این، کارگران به پیروزی انقلاب بورژوائی علاقمند تر از خود بورژوازی هستند. و به همین علت به شکل قاطعانه تر در آن شرکت می کند و بهتر می جنگد. این فکر که انقلاب بورژوازی بیانگر منافع کارگران نیست، کاملاً پوچ است. این فکر یا منجر به همان تئوری قدیمی خلقیون (نارودنیک ها) می شود که انقلاب بورژوائی را خلاف منافع پرولتاریا می دانستند و احتیاج به آزادی های سیاسی را منکر می شدند و یا به انارشیسیم می انجامد که رد کننده هر گونه شرکت پرولتاریا در سیاست و انقلاب بورژوائی است (۱۴۲). وظیفه حزب پرولتاریائی در رابطه با انقلاب دموکراتیک این است که در آن شرکت بکند، در آن جا به تبلیغ ایده های دموکراتیک و افشای افسولوتیسیم پردازد و ماهیت طبقاتی و لزوم سرنگونی آن را برای خلق آشکار بنماید (۱۴۳). پرولتاریا نه تنها باید در این مبارزه شرکت فعال داشته باشد، بلکه وظیفه مند است که پیروزی قطعی انقلاب و نابودی کامل مالکیت قرون وسطائی اربابی را ضامن بشود. او باید انقلاب را به انتها برساند؛ چهارچوب آن را وسعت بدهد و نگذارد که رفورمیسیم بورژوائی آن را مسخ نماید. باید با جلب دهقانان به جانب خود و عقد اتحاد با آنها، از گرایشات شان به بورژوازی جلوگیری کند (۱۴۴). انقلاب بورژوائی هر قدر قاطعانه

تر باشد، به پرولتاریا امکانات بیشتری برای تدارک پیروزی نهایی تر می دهد (۱۴۵). عدم شرکت پرولتاریا و عناصر پرولتاریائی در مبارزات دموکراتیک خیانت به سوسیالیسم است (۱۴۶). با این همه، پرولتاریا در ضمن شرکت در انقلاب دموکراتیک نباید از منافع طبقاتی خاص خود غافل باشد، نباید تضاد های را که او و بورژوازی را از هم جدا می کند، از نظر دور بدارد؛ نباید در جنبش عام دموکراتیک حل شود (۱۴۸) و یا این که در ضمن مبارزه علیه استبداد و فئودالیسم و یا بقایای آن، مبارزه خود علیه بورژوازی را تعطیل کند؛ پرولتاریا باید استقلال عمل و استقلال سازمانی حزب خود را حفظ نماید؛ آن را دائماً عمیق تر بسازد (۱۴۹) و با ایجاد نزدیک ترین وحدت ها با پرولتاریای روستائی، طبقه اش را برای آن زمانی که با متحدان مؤقتی اش ترک وحدت می گوید و برای تحقق سوسیالیسم با آنها وارد مبارزه می گردد، آماده سازد (۱۵۰). شرکت پرولتاریا در مبارزات دموکراتیک به معنای تعطیل مبارزات سوسیالیستی نیست، این در مبارزه دو جنبه مختلف مبارزات طبقاتی او را تشکیل می دهند (۱۵۱). او در فعالیت اجتماعی و سیاسی خود در مرحله انقلاب دموکراتیک از دو تاکتیک پیروی می کند؛ تاکتیک مبارزه دموکراتیک و تاکتیک مبارزه سوسیالیستی (۱۵۲). این دو مبارزه در این مرحله در مجاورت و تقارن با یکدیگر انجام می گیرند؛ ولی از نقطه نظر امکان تحقق هدف ها، مبارزه دموکراتیک بر مبارزه سوسیالیستی تقدم دارد؛ زیرا راه سوسیالیسم از طریق دموکراتیسم عبور میکند؛ برای نیل به سوسیالیسم راهی جز از طریق دموکراتیسم و تأمین آزادی های سیاسی، وجود ندارد (۱۵۳). تمیز این واقعیت یکی از عمده ترین مسائل رهبری جنبش طبقه کارگر و دهقانان است. آن ها که این دو قدم را با هم مخلوط می کنند، مردم را فریب می دهند و در چشم آن ها خاک می پاشند (۱۵۴).

لنین در سال ۱۹۰۲ در مقاله ای که به اسم وظایف سوسیال دموکراسی نوشت و در جاهای دیگر، جنبه های دوگانه مبارزه طبقاتی پرولتاریا در مرحله انقلاب دموکراتیک را توضیح داد. به نظر او محتوای تبلیغاتی مبارزات سوسیالیستی این مرحله عبارت اند از: "تبلیغ تعلیمات سوسیالیسم علمی در میان کارگران و آشنا ساختن درست آنها با نظام اقتصادی - اجتماعی موجود، بانی و تکامل آن، طبقات مختلف جامعه روسیه، رابطه آن ها با یکدیگر، مبارزات آن ها با یکدیگر، نقش طبقه کارگر در این مبارزه، رابطه آن با طبقات در حال سقوط و طبقات در حال رشد، رابطه آن با گذشته و آینده سرمایه داری و وظایف تاریخی سوسیال دموکراسی جهانی و طبقه کارگر روسیه" (۱۵۵). وظایف ترویجی (اژیتاسیون) سوسیالیستی این دوره سوسیال دموکرات ها شامل شرکت آنها در مبارزات خود به خودی طبقه کارگر و شرکت در همه منازعاتی می باشد که بین کارگران و سرمایه داران به خاطر طول کار، مزد و شرایط کار و غیره صورت می گیرد. سوسیال دموکرات ها موظف اند که کار خود را با مسائل عملی و روزمره زندگی کارگران به نزدیک ترین وجه پیوند بدهند؛ آن ها را در پیدا کردن راه حل صحیح این مشکلات یاری بدهند؛ توجه کارگران را به خشن ترین سوء استفاده گری ها عطف بکنند؛ به آن ها در بیان دقیق تر و مشخص تر مطالبات شان کمک برسانند و بین آن ها حس همکاری و مساعدت ایجاد نموده به منافع مشترک تمام کارگران روسی، به عنوان طبقه کارگری که بخشی از ارتش پرولتاریای جهانی را تشکیل می دهد، آشنای شان بسازند (۱۵۶).

بعضی از وظائف دموکراتیک عناصر پرولتاریائی و سوسیال دموکرات ها در انقلاب دموکراتیک عبارت اند از: تبلیغ ایده های دموکراتیک، افشای افسوسناک و لزوم سقوط آن، تبلیغ این که حل مسائل خاص طبقه کارگر بدون کسب آزادی های سیاسی و بدون دموکراتیزه کردن زندگی سیاسی و اجتماعی جامعه ممکن نیست. تبلیغ علیه ترور پولیس، محدودیت حقوق کارگران به طور اخص و همه طبقات ستمدیده به طور اعم (۱۵۷).

این که انجام انقلاب دموکراتیک بورژوازی چگونه خواهد بود، بستگی زیاد به رهبری آن دارد، با این که کدام یک از طبقات اجتماعی شرکت کننده در آن، در تعیین مسیرش و هدایت تاکتیک ها و وسائل عملش سیادت خواهد یافت. در روسیه به نظر بعضی ها این طور می رسید که چون محتوای انقلاب بورژوائی است، بنابراین رهبری آن هم بورژوائی خواهد بود. این ها به ظواهر و قوانین عام انقلاب دموکراتیک توجه می کردند، نقطه حرکت شان تحلیل مشخص شرایط اجتماعی روسیه در زمان انقلاب نبود، از درک درست تناسب نیرو های انقلابی و تمایلات مختلف آنها عاجز بودند. لنین با تحلیل درست واقعیات مشخص زمان و ارزیابی دقیق ترکیب تمایلات و قدرت های طبقاتی و ضد انقلاب به استنتاجی دیگر رسید. او با تکیه به این طرز دید درست کسانی را که با اشاره به محتوای بورژوائی انقلاب به این نتیجه می رسیدند که بنابر این بورژوازی موتور انقلاب است، محکوم به تنگ نظری می کرد (۱۵۸) او حتی در رابطه با انقلاب ۱۹۰۵ هم معتقد بود که شرایط عینی جامعه روس عملاً اجازه این را خواهد داد که پرولتاریا خود را در رأس انقلاب قرار بدهد

(۱۵۹). کنگره سوم حزب هم که سال ۱۹۰۵ برگزار شد، این نظر او را تأیید کرد و اعلام نمود که پرولتاریا باید در جنبش انقلابی دموکراتیک رهبری را به دست بگیرد (۱۶۰).

گفتیم که تأکید این نظر ناشی از یک تمایل ذهنی غیرمستدل نبود، بلکه از شناخت شرایط عینی انقلاب سرچشمه می گرفت. یکی از این شرایط مشخص مربوط به وجود قشر وسیع دهقانان خرده پا در روس بود. این ها از فشار های بقایای نظام فئودالی و استبدادی رنج می بردند. این ها علی رغم علاقه ای که به حفظ مالکیت خصوصی داشتند، از مصادره مالکیت خصوصی اربابی شدیداً هواداری می نمودند. فشار افسولوتیسم و علاقه دهقانان به مصادره املاک اربابی پایه های عینی امکان رادیکال کردن آنها بود. دهقانان عملاً فقط در نتیجه یک انقلاب قاطع و پیروز بود که می توانستند به خواست های خود دست یابند. بدین لحاظ آنها بالقوه حامی مبارزه انقلابی علیه افسولوتیسم و بقایای فئودالیسم و سرنگونی قاطع این نظام بودند (۱۶۱). در این رابطه آنچه باید انجام می گرفت، واقعیت و فعلیت بخشیدن به تمایلات انقلابی دهقانان و ممانعت از گرایش های ناشی از ناآگاهی آنها به طرف بورژوازی بود. پرولتاریا در صورتی که موفق به اجرای این مهم می شد، از این راه نه تنها نیرو های انقلابی را تقویت کرده بود، بلکه عملاً قادر به کسب سیادت در رهبری جنبش و انقلاب می شد. در انقلاب روسیه عملاً بین پرولتاریا و بورژوازی برای جلب دهقانان رقابت بود، ولی پرولتاریا دارای خصائل و وسائل بود که او را در این کار موفق تر می ساختند (۱۶۲). پرولتاریا برخلاف بورژوازی به طور قاطعانه با دشمنان طبقاتی دهقانان مبارزه می کرد و به خاطر موضع طبقاتی خود علاقه مند به پیش راندن هر چه بیشتر انقلاب دموکراتیک بود و به دلیل رنج بزرگی که در نظام موجود می برد انهدام کامل آن را می طلبید؛ بیش از همه به آزادی احتیاج داشت؛ از انقلاب نمی ترسید؛ در صحنه مبارزه از خود پایداری، سازش ناپذیری نشان می داد؛ اتمام انقلاب عین خواستش بود (۱۶۳). به این دلایل پرولتاریا با دهقانان نزدیکی زیاد داشت. او می توانست از این نزدیکی برای جلب دهقانان به طرف تاکتیک انقلابی خود استفاده کند و از این راه رهبری انقلاب را به دست گیرد. بورژوازی دارای هیچ یک از این صفات نبود؛ گریز او از نفی انقلابی بقایای فئودالیسم و استبداد، مانع از ایجاد یک اتحاد پایدار بین او و دهقانان می شد. در باره علل این گریز قبلاً بحث کرده ایم. یک بار دیگر به یکی از علل عمده خصلت انقلاب گریزی بورژوازی روسیه توجه می دهیم:

روسیه موقعی کاپیتالیسم و وسائل تولیدی آن را از اروپای غربی وارد کرد که این وسائل و مناسبات در این جا از رشد فنی و اجتماعی وسیع برخوردار شده بودند. بورژوازی روسیه پیشرفته ترین انواع وسائل تولید جدید را وارد کشوری می کرد که در آن مناسبات اجتماعی کاپیتالیستی هنوز همه جا گیر نشده بودند؛ روابط سیاسی و اجتماعی هنوز جنبه فئودالی داشتند؛ سرمایه داران روسی و سرمایه داران خارجی روسیه بر زمینه اجتماعی که هنوز دارای بافت های فئودالی ضخیم بود، آخرین انواع وسائل تولید را پیاده می کردند؛ ولی همراه با ورود این وسائل و پیشرفته ترین نوع تضاد بین سرمایه و کار هم وارد روسیه می شد. از همان ابتداء بین سرمایه دار و کارگر حاد ترین تضاد ها رخ می داد. جدید ترین کارخانه ها وسیله پیشرفته ترین نوع تمرکز کارگران در یک منطقه و وحدت و آگاهی و تجهیز تشکیلاتی آنها می شدند. بورژوازی جدید ترین وسائل تولید و آخرین بینش اروپائی بورژوائی را از اروپای غربی وارد می کرد و پرولتاریا در زمینه رشد کمی و تمرکز حاصل از این امکانات جدید تولیدی متری ترین دستاورد های انقلابی را (۱۶۴). بنابر این، بورژوازی روسیه، هنوز بر فئودالیسم غالب نشده، قدرت اجتماعی و سیادت سیاسی نیافته، با یک پرولتاریائی مقتدر رو به رو می شد. رهبری این پرولتاریا از آنجا که بلشویکی بود، تصور دقیقی از انقلاب داشت، مراحل آن را شناخته، تاکتیک آن را تعیین کرده و گذرا بودن انقلاب دموکراتیک را اعلام کرده بود؛ دعوای رهبری انقلاب بورژوائی را داشت و بین دهقانان صاحب نفوذی بزرگ بود. تحت این شرایط برای بورژوازی مفری نمی ماند، جز ترسیدن از انقلاب و پناه بردن به ارتجاع و بدیهی است که این احوال به او اجازه رهبری انقلاب را نمی داد.

بنابراین، به طور عینی پرولتاریا امکان کسب رهبری انقلابی را داشت. ولی مساعد بودن شرایط عینی هنوز کافی نبودند، بدون آمادگی شرایط ذهنی امکان تبدیل رهبری بالقوه به رهبری بالفعل موجود نبود. آماده ساختن شرایط ذهنی باید به دست رهبری طبقه پرولتاریا و حزب آن انجام می گرفت. حزب باید از طریق اتخاذ تاکتیک درست و تدارک وسائل اجرای آن، رهبری را تحصیل می کرد. لنین به این واقعیت آگاه بود و آن را بلا نقطع به دیگران تبلیغ می نمود. او می گفت، برای رهبری انقلاب باید در درجه اول خود پرولتاریا را در زیر پرچم حزب کارگری سوسیالیستی به یک نیروی متحد و مستقل تبدیل کرد (۱۶۵). بعد از این کار، باید بین مردم و اقشار دیگر رفت و آنها را با منافع شان و یا تضاد شان با رژیم آگاه نمود، نارضایتی آنها را نسبت به وضع موجود برانگیخت (۱۶۶)، آنها را به مبارزه

دعوت کرد و راه صحیح مبارزه را به زبان خواست ها و منافع شان توجه کرده و به آنها نشان داد. لنین می گفت: اگر این آمادگی ها و آماده سازی ها صورت نگیرند، تأمین رهبری ممکن نیست و رهبری انقلاب الزاماً به دست پرولتاریا نخواهد افتاد. در انقلاب بورژوائی هم مالک لیبرال به اتفاق کارخانه دار و تاجر و وکیل می تواند رهبر بشود و هم پرولتاریا به اتفاق توده های دهقانی (۱۶۷). طبیعتاً انقلابی که رهبری آن به دست بورژوازی بیافتد، غیرکامل و یا فقط رفورم خواهد بود. یک انقلاب واقعی فقط می تواند تحت رهبری پرولتاریا و دهقانان انجام بگیرد (۱۶۸). انقلاب فوریه/فبروری ۱۹۱۷ نمونه یک چنین انقلابی بود. این انقلاب را پرولتاریا رهبری کرد و تمام عناصر مخالف تزاریسیم را به داخل آن و به دنبال خود کشاند (۱۶۹). پیروزی در سقوط تزار و در تشکیل شورا های انقلابی کارگران و سربازان بیش از همه منعکس بود (۱۷۰). در انقلاب ۱۹۰۵ هم رهبری تا حد زیادی، ولی نه به اندازه کافی، در دست پرولتاریا بود. در این باره لنین می نویسد: انقلاب ۱۹۰۵ به لحاظ محتوای اجتماعی اش بورژوائی و به لحاظ وسائل مبارزاتی اش پرولتاریائی بود (۱۷۱)، پرولتاریائی بودن آن به این خاطر نبود که پرولتاریا نیروی رهبری و پیشاهنگ جنبش را تشکیل می داد، بلکه به این خاطر هم که وسائل مبارزاتی مخصوص پرولتاریا، یعنی اعتصاب وسیله اصلی تهییج توده ها در این انقلاب بود (۱۷۲). این که علیرغم نفوذ زیاد حزب پرولتاریائی در رهبری انقلاب ۱۹۰۵، انقلاب به موفقیت نینجامید، به خاطر دلایلی بود که جمعاً مانع از انعقاد کامل رهبری پرولتاریائی در تعیین سرنوشت انقلاب می شدند، این دلایل عبارت بودند از: عدم وجود هماهنگی در صفوف طبقه کارگر، تمایل منشویک ها به تاکتیک سازشکارانه و گمراه ساختن بعضی از جناح های کارگری، عدم تشکل و آگاهی بخش هائی از طبقه کارگر (قشر کارگران ایالتی و روستائی و دیگر جا هائی که صنعت در آنها شنود کامل نداشت)، عدم تبلور و تکوین کامل اتحاد بین کارگران و دهقانان، عدم توجه کافی دهقانان به این که نیل به هدف های آنها بدون سرنگونی تزاریسیم غیرممکن بود، پراکندگی و بی سازمانی دهقانان، حمایت اکثریت سربازان از تزار و شرکت آنها در سرکوب ساختن اعتصاب ها و قیام ها، کمک امپریالیست های اروپائی به تزاریسیم و بالاخره پایان یافتن جنگ روس و ژاپن که سبب تمرکز قوای تزاریسیم در داخل شد (۱۷۳).

لنین در سال های بعد از انقلاب اکتوبر ۱۹۱۷، به خصوص در بحث با نمایندگان کشور های شرقی شرکت کننده در انترناسیونال سوم نظریاتی ابراز کرد که مبین کوششی بودند که او برای شناخت و شناساندن مسائل انقلاب دموکراتیک در کشور های مستعمره و نیمه مستعمره می کرد. در این رابطه او بیش از هر چیز به لزوم فعالیت مستقل برای شناخت مشخص شرایط انقلاب در این کشورها تکیه می کرد. او صریحاً اعلام نمود که: مهم شناخت واقعیات کنکرت است و این که ما برای حل تمام مسائل مستعمراتی و ملی از اصول منتزع حرکت نکنیم، پدیده های واقعیت عینی را مبنای حرکت خود قرار بدهیم و تعلیم اصیل کمونیستی را به زبان خلق های این کشور ها ترجمه نمائیم (۱۷۴).

در این بحث لنین در تعریف ساخت اقتصادی - اجتماعی این جوامع به بعضی از واقعیات عام مخصوص آنها اشاره کرد. او گفت: در این کشور ها روابط تولیدی ماقبل کاپیتالیستی و به عبارت دیگر مناسبات فئودالی - پدرسالاری - دهقانی سیادت دارند (۱۷۵). توده اصلی جمعیت این کشور ها دهقانان هستند (۱۷۶). این دهقانان هوادار و محمل روابط بورژوائی - کاپیتالیستی اند (۱۷۷). پرولتاریای صنعتی در مستعمره ها یا اصلاً وجود ندارد و یا این که تعدادش بسیار اندک است (۱۷۸). او به ضعف شدید بورژوازی ملی این کشورها اشاره نمود و عواملی را که باعث سازشکاری آن با امپریالیسم و تمایلات رفورمیستی اش می شدند، را برشمرد (۱۷۹).

همین توصیف مختصر ساخت اقتصادی - اجتماعی مستعمره و نیمه مستعمره ها، شناخت مرحله انقلاب این کشور ها را ممکن می ساخت و راه را برای دادن بعضی رهنمود ها باز می کرد. این رهنمود ها به لحاظ محتوی، نمودار کوششی بود که می خواست که دست آورد های عام تئوری انقلاب دموکراتیک طراز نوین را آن طور که بر مبنای شناخت انقلاب دموکراتیک روسیه تکوین یافته بود، با اضافاتی بر شرایط کشور های عقب مانده انطباق بدهد و تاکتیک ویژه انقلاب آنها را، تاکتیک عناصر پرولتاریائی این سرزمین ها را معین نماید. خصلت عقب ماندگی، تنگ فرصتی و بزدلی بورژوازی از توان افتاده مستعمره ها و نیمه مستعمره ها، آمادگی او به سازش با امپریالیسم، وجود نیروی عظیم بالقوه انقلابی دهقان ها، خصلت انقلابی عناصر پرولتاریائی و نیمه پرولتاریائی این کشورها، وجود تجربه انقلاب اتحاد جماهیر شوروی و انتظار کمک هائی که این کشور به عناصر انقلابی و انقلاب کشور های عقب مانده می توانست بدهد؛ این ها همه عواملی بودند که مجاز بودن پیاده کردن تاکتیک های - البته انطباق یافته انقلاب دموکراتیک طراز نوین را در این کشورها ثابت می نمودند. در این جا هم ما با انقلاب هائی از نوع دموکراتیک بورژوائی رو به رو بودیم. عناصر پرولتاریائی این کشور

ها می توانستند در صورت شناخت درست انقلاب کشور شان، در صورت سازمان دادن صحیح آن، سیادت خود را بر رهبری انقلاب تأمین نموده و آن را تا سرحد تشکیل دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان و یا ایجاد نظام شورائی به پیش برند.

در طرح اولیه تز های مسأله ملی و مستعمراتی خود، لنین در سال ۱۹۱۰ تأکید کرد که در کشور های مستعمره و نیمه مستعمره یک جنبش بورژوا - دموکراتیک در حال شگفتن است. این جنبش ها مبارزه را علیه فئودالیسم آغاز کرده اند (۱۸۰). هسته مرکزی آن ها، جنبش دهقانی است که علیه ارباب ها، زمینداران بزرگ و همه پدیده ها و بقایای فئودالیسم مبارزه می کند (۱۸۱). علاوه بر این، این جنبش ها به خاطر ستم امپریالیستی، صاحب یک خصلت ویژه شده اند، یعنی انقلاب های بورژوا - دموکراتیکی هستند که در عین حال با سلطه امپریالیستی اروپایی و امریکائی بر کشور خود نبرد می کنند (۱۸۲).

در باره خصلت بورژوازی کشور های عقب مانده، لنین همزمان با دیگر شرکت کنندگان در کمیسیون مسائل ملی و مستعمراتی انترناسیونال سوم گفت که این طبقه با این که در مبارزه علیه فئودالیسم و ساخت های ماقبل کاپیتالیستی با دهقانان هنوز هم‌رزمی می کند، انقلابی نیست. بورژوازی این سرزمین ها آماده همکاری با امپریالیسم علیه نیرو های انقلابی کشور خود می باشد. امپریالیست ها خصلت ضد انقلابی او را می شناسند و می کوشند که با انجام بعضی از اصلاحات نظر او را به اتحاد با خود جلب کنند. به این دلیل در بین بورژوازی کشور های استثمارگر و کشورهای مستعمره تفاهمی به وجود آمده است، طوری که بورژوازی کشور های سرکوب شده با این که از جنبش ملی هم حمایت می کنند، باز به نوعی با بورژوازی امپریالیستی وارد توافق می شوند، یعنی همگام با او علیه تمام جنبش ها و طبقات انقلابی مبارزه می کنند (۱۸۳). با توجه به این واقعیت بود که لنین همراه کمیسیون مسائل ملی و مستعمراتی فوق الذکر پیشنهاد کرد که برای تسمیه توصیفی جنبش این کشور ها، به جای واژه دموکراتیک، تقریباً در همه موارد از واژه "انقلاب ملی" استفاده بشود (۱۸۴)؛ زیرا که این واژه هم به ملی بودن این جنبش ها توجه می کند و هم به این واقعیت که آنها در صورت داشتن خصلت انقلابی می توانند ملی باشند و اگر رهبری شان به دست بورژوازی بیفتد، دیگر نه ملی و نه انقلابی خواهند بود. البته استعمال این واژه به معنای آن نیست که خصلت بهر حال بورژوائی این گونه انقلاب ها نادیده گرفته شود (۱۸۵).

به نظر لنین رهبری این جنبش ها به خوبی می تواند به دست طبقه کارگر و حزب کارگری بیفتد. او گفت که علی‌رغم نطفه ئی بودن وجود پرولتاریا در این کشور ها و علی‌رغم این واقعیت که توده اصلی عملی کننده این انقلاب ها را دهقانان تشکیل می دهند، کمونیست ها باز هم می توانند رهبری آنها را به دست بگیرند و در بعضی موارد این کار را کرده اند (۱۸۶). تاکتیک اصلی کمونیست ها در این کشور ها باید این باشد که در رأس جنبش دموکراتیک بورژوائی جای بگیرند (۱۸۷)، به عناصر پرولتاریائی تربیت پرولتاریائی بدهند.

ستم‌دیدگان را با منافع خود و فرق آنها با منافع عمومی جنبش آشنا بسازند، از جنبش توده ئی دهقان ها حمایت کنند و بکوشند که جنبش های دهقانی خصلت انقلابی بیابند (۱۸۸)؛ زیرا بدون داشتن رابطه مخصوص با جنبش دهقانان و بدون حمایت قاطع از آن، اعمال یک تاکتیک و سیاست کمونیستی در این کشور ها غیرممکن است (۱۸۹).

مسأله دیگری که در رابطه با جنبش انقلابی و ملی کشور های مستعمره مورد توجه لنین و انترناسیونال سوم قرار گرفت، این بود که آیا عبور از مرحله تکاملی کاپیتالیسم برای آنها حتماً لازم است یا نه. جواب این سؤال را لنین و کمیسیون مسائل ملی و مستعمراتی انترناسیونال سوم به این شکل دادند: "در صورتی که پرولتاریای انقلابی پیروز، بین آنها، موافق یک برنامه کار تبلیغاتی بکند و دولت شورا ها با تمام وسائلی که در دست دارد، به آنها کمک کند، قبول این که مرحله تکامل سرمایه داری برای خلق های عقب مانده اجتناب ناپذیر هست، غلط خواهد بود. ما باید در تمام مستعمرات و کشور های عقبمانده نه تنها به ایجاد کادر های مستقل و مبارز و سازمان های حزبی بپردازیم، نه تنها بدون درنگ برای تشکیل شورا های دهقانی دست به تبلیغ بزیم و آنها را با شرایط ماقبل سرمایه داری تطبیق بدهیم، بلکه انترناسیونال کمونیستی باید این موضع را شعار خود بسازد و شعارش را از لحاظ تئوریک توجیه کند که کشور های عقب مانده می توانند به کمک پرولتاریای پیشرفته ترین کشور ها به نظام شورائی و بعد از طی مراحل به کمونیسم دست بیابند، بدون این که از مرحله تکاملی کاپیتالیسم بگذرند" (۱۹۰). به نظر نویسنده هسته اصلی، این نظر را وجود تجربیات انقلاب روسیه با شورا های دهقانی می سازد. در روسیه هم این شورا ها در روستا ها و در بخش هائی به وجود آوردند که در آنها مناسبات ماقبل کاپیتالیستی هنوز سلطه داشتند و یا صاحب قدرت زیاد بودند. ملاحظه موفقیتی که در ایجاد این شورا ها در مناطق روستائی روسیه به دست آمد او را به این نظریه رساند که می شود نظایر آن را، در صورتی که انقلاب ملی مستعمرات به پیروزی بیانجامد، در این کشور ها هم ایجاد

کرد. شوراها بهترین راه حل مسأله ارضی کشور های عقب مانده اند، راه حل شوراها عاری از خصائل بورژوائی است. دهقانان کشور های عقب مانده وقتی با تجربه شوراها در اتحاد جماهیر شوروی آشنا بشوند، به قبول این راه حل ارضی رغبت نشان می دهند. آنها اکثریت جمعیت این کشورها را تشکیل می دهند و در صورتی که اکثریت خواهان نظام شورائی بشود و بتواند خواست خود را به وسیله یک انقلاب پیروزمند تحقق بخشد، آن کشور دیگر نیازی به گذشتن از مرحله کاپیتالیستی رشد ندارد (۱۹۱).

در همین رابطه توجه به این مطلب اهمیت دارد که انقلاب ملی کشور های مستعمره، برای رسیدن به هدف ملی خود، یعنی برای انهدام کامل سلطه امپریالیسم، چاره ای جز گرایش به سوسیالیسم ندارد. جنبشی که تحت نفوذ بورژوازی مستعمرات بماند، هیچ گاه به پیروزی نهائی نخواهد رسید؛ هیچ گاه به هدف ملی خود نایل نخواهد آمد؛ زیرا این بورژوازی همانطور که گفته شد، تضاد آشتی ناپذیری با امپریالیسم ندارد؛ با آن دیر یا زود از در سازش در خواهد آمد و رهائی از قید امپریالیستی را غیرممکن خواهد ساخت. "آزادی فوری مستعمره ها تحت کاپیتالیستی همانقدر غیرممکن است که حق تعیین سرنوشت ملت ها (۱۹۲)".

آن چه در باره انقلاب دموکراتیک بورژوائی روسیه و کشور های عقب مانده و مستعمره، از قول لنین آوردیم، به ما این امکان را می دهد که تئوری انقلاب دموکراتیک نوین را آن طور که لنین تکوین بخشید و تکمیل کرد، بشناسیم. تزیهای لنین را مائو تسه دون بعد ها به طور خلاق با واقعیت جامعه و انقلاب چین تطبیق داد. به کمک این عمل آفریننده انقلاب این کشور را تا مرحله پیروزی کامل رهبری نمود. بررسی تاکتیک هائی که مائو تسه دون برای رهبری انقلاب چین اتخاذ کرد و نظریاتی که در این زمینه ابراز نمود، باید موضوع مقاله جداگانه باشد. باشد که ما را و یا دیگران را فرصتی برای انجام این مهم، به دست آید.

توضیحات:

۱- "دموکراسی یعنی تساوی...، ولی دموکراسی یعنی فقط تساوی صوری"، لنین: دولت و انقلاب، مجموعه آثار به زبان المانی، جلد ۲۵، صفحه ۴۸۶. تمام نقل قول های مستقیم و غیر مستقیم این مقاله از مارکس، انگلس و لنین از متن المانی اخذ شده است.

۲- به قول لنین، مارکس مفهوم خلق را برای نامیدن عناصری به کار می برد که قادر باشند انقلاب را آخر برسانند. "دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب روس"، ج ۹، ص ۱۲۴. خلق مفهومی است تاریخی، ترکیب آن در مراحل انقلاب تغییر می کند. "... همراه با رشد انقلاب و توسعه وظایف آن، ترکیب طبقات و عناصر خلقی هم... که قادر به شرکت در مبارزه برای اجرای این وظایف هستند"، تغییر می کند.

۳- دموکراسی بورژوائی... مسأله تساوی را به طور صوری و انتزاعی مطرح می کند. دموکراسی بورژوائی در زیر ظاهر تساوی شخصیت انسانی، تساوی صوری مالکان و پرولتاریا، استثمار کنندگان و استثمار شوندهگان را اعلام می کند و بدین طریق عظیم ترین حقه ها را به طبقات ستمدیده می زند. ایده تساوی که خود انعکاس روابط تولیدی کالائی است، به مثابه تساوی ادعائی مطلق شخصیت انسانی تبدیل به وسیله مبارزه علیه انهدام طبقات می شود. ولی معنای واقعی تساوی فقط در آن است که انهدام طبقات مطالبه بشود. لنین: طرح اولیه تزیهای مسأله ملی و مستعمراتی، ج ۳۱، ص ۱۳۳.

۴- لنین: "در باره یک کاریکاتور مارکسیسم"، ج ۲۳، ص ۵۱؛ "دولت و انقلاب"، ج ۲۵، ص ۴۶۹.

۵- "لغو دولت یعنی لغو دموکراسی و مرگ دولت یعنی مرگ دموکراسی"، لنین: "دولت و انقلاب"، ج ۲۵، ص ۶۹.

۶- مارکس: "جنگ داخلی در فرانسه"، از منتخبات آثار مارکس و انگلس، ج ۱، ص ۴۵۷.

۷- لنین: "دولت و انقلاب"، ج ۲۵، ص ۴۶۹.

۸- "دیکتاتوری حتماً به معنای لغو دموکراسی برای طبقه ای که دیکتاتوری را بر دیگر طبقات اعمال می کند، نیست. ولی او حتماً به معنای حذف دموکراسی (و یا تحدید شدید آن که خود نوعی حذف است) برای طبقه ای است که دیکتاتوری بر او اعمال می شود. "لنین: "انقلاب پرولتاریائی و کائوتسکی مرتد"، ج ۲۵، ص ۴۶۹.

۹- همانجا.

۱۰- "استبداد مطلق (ايسولوتيسم، سلطنت نامحدود) نوعی حکومت است که در آن عالی ترین قدرت کلاً و تماماً (نامحدود) متعلق به تزار است. "لنین: "حرکتی عقب گرا در سوسیال دموکراسی روسیه"، ج ۴، ص ۲۵۸. البته استبداد مطلق به هیچ وجه به این معنی نیست که این فرم حکومت عاری از تعلقات طبقاتی است، فقط در خدمت یک فرد و یا همه جامعه است. در این باره رجوع شود به لنین: "برنامه ما"، ج ۴، ص ۲۰۷.

۱۱- اشتاند (موقعیت اجتماعی/قشر) به عبارتی به معنای طبقه در دوره های ماقبل بورژوائی و به خصوص فئودالی اروپاست. اشتاند ها بر خلاف طبقات دوره بورژوائی دارای حدود و ثغور عرفی و یا قانونی معین هستند، بعضی را رسماً و به طور حقوقی بر دیگران حق برتر است و بعضی را حق مادون. یکی از اهداف دموکراسی بورژوائی لغو امتیازات اشتاندی است. به جای آن، البته امتیازات طبقاتی قرار می گیرند، ولی امتیازات طبقاتی در

- دورهٔ بورژوائی دیگر توجیه حقوقی ندارند، بلکه صرفاً متکی به موضع مختلف طبقات در رابطه با مناسبات تولیدی هستند. رجوع شود به مارکس و انگلس: "مانیفست حزب کمونیست"، مجموعه آثار، ج ۴، ص ۴۶۲، همین طور به "ایدئولوژی المانی"، ج ۳، ص ۶۲، ۷۵، همین طور به "فقر فلسفه"، ج ۴، ص ۴۶۲.
- ۱۲- لنین "دولت و انقلاب"، ج ۲۵، ص ۴۰۹.
- ۱۳- لنین "وظایف پرولتاریا در انقلاب ما"، ج ۲۴، ص ۵۱.
- ۱۴- لنین "دولت و انقلاب"، ج ۲۵، ص ۴۷۴.
- ۱۵- همانجا، ص ۴۷۵.
- ۱۶- لنین "انترناسیونال سوم و مقام آن در تاریخ"، ج ۲۹، ص ۳۰۰.
- ۱۷- همانجا، ص ۴۷۵.
- ۱۸- لنین انقلاب پرولتاریائی و کائوتسکی مرتد "ج ۲۸، ص ۰۹۷.
- ۱۹- در بارهٔ بناپارتیسم رجوع شود به انگلس "مسألهٔ مسکن"، مجموعه آثار مارکس و انگلس، ج ۱۸، ص ۲۵۸ و "مشاء خانواده"، مالکیت خصوصی و دولت"، همانجا، جلد ۲۱، ص ۱۶۶، "مقدمه بر جنگ های دهقانی در المان"، همانجا، ج ۷، ص ۵۳۸، و ترجمهٔ فارسی ص ۱۲ و ۱۳.
- ۲۰- لنین "دولت و انقلاب"، ج ۲۵، ص ۴۷۶.
- ۲۱- لنین "اولین کنگرهٔ انترناسیونال کمونیستی"، ج ۲۸، ص ۴۷۸.
- ۲۲- مارکس "مبارزات طبقاتی در فرانسه"، منتخب آثار، ص ۲۰۲.
- ۲۳- لنین "دولت و انقلاب"، ج ۲۵، ص ۴۰۱ و ۴۳۱.
- ۲۴- همانجا، ص ۴۰۹.
- ۲۵- همانجا، ص ۴۷۷.
- ۲۶- انگلس "تکامل سوسیالیسم از تخیل به علم" منتخب آثار، ج ۲، ص ۱۳۹.
- ۲۷- مارکس "انتقاد بر برنامهٔ گوتا"، منتخب آثار، ج ۲، ص ۲۵.
- ۲۸- "تا به حال همه انقلاب ها منتج به تغییر یک حکومت طبقهٔ معین به وسیلهٔ یکی دیگر شده اند. مارکس: "مبارزات طبقاتی در فرانسه"، منتخب آثار، ج ۱، ص ۱۰۹.
- انتقال "قدرت دولتی از دست یک طبقه به دست طبقهٔ دیگر اولین، مهم ترین و اساسی ترین نشانهٔ یک انقلاب است، هم به معنای دقیق علمی و هم به معنای سیاسی - عملی این مفهوم". لنین: "نامه هائی در بارهٔ تاکتیک"، ج ۲۴، ص ۲۶.
- ۲۹- "تاریخ، دموکراسی بورژوائی را که جانشین فئودالیسم و دموکراسی پرولتاریائی را که جانشین دموکراسی بورژوائی است، می شناسد. "لنین: "انقلاب پرولتاریائی و کائوتسکی مرتد". ج ۲۸، ص ۲۴۱.
- ۳۰- لنین: "مسألهٔ ارضی و نیروهای انقلاب"، ج ۱۲، ص ۳۲۰.
- ۳۱- لنین: "دو تاکتیک سوسیال دموکراسی...". ج ۹، ص ۱۱۴.
- ۳۲- مارکس و انگلس: "مانیفست حزب کمونیست" منتخب آثار، ج ۱، ص ۳۷.
- ۳۳- انگلس: "تکامل سوسیالیسم...". آثار، ج ۲، ص ۱۰۸.
- ۳۵- مارکس: "هجدهم برومر لوئی بناپارت"، منتخب آثار، ج ۱، ص ۲۳۷.
- ۳۶- انگلس: "مقدمهٔ به مبارزات طبقاتی در فرانسه"، ج ۱، ص ۲۳۷.
- ۳۷- همانجا.
- ۳۸- "بیرون کشیدن، پاسخی برای وسائل کنکرت انقلاب بورژوائی روسیهٔ دههٔ اول قرن بیست از درون مفهوم عام انقلاب بورژوائی به معنای دقیق کلمه یعنی پائین آوردن مارکسیسم به سطح لیبرالیسم"، لنین: "مسائل اصولی مبارزهٔ انتخاباتی"، ج ۱۷، ص ۴۰۲.
- ۳۹- همانجا.
- ۳۹- لنین: "در بارهٔ حقایقی که قدیمی، ولی جاودانه نو هستند"، ج ۱۷، ص ۱۹۸.
- ۴۰- مرکانتیلیسم سیاست و تئوری اقتصادی دورهٔ انباشت اولیه سرمایه بود. اوج آن قرن ۱۷ و نیمهٔ اول قرن ۱۹ بود. [مرکانتیلیسم] معتقد به حمایت دولت از اقتصاد و تشویق تجارت خارجی و تمام رشته های تولیدی ای بود که به توسعهٔ تجارت خارجی و ایجاد ترانزنامه مثبت تجارت خارجی کمک می کردند. حمایت گمرکی و مبارزه با ریا را توصیه می کرد.
- ۴۱- مارکس: مقاله ای در روزنامه نوی راینیشه تسایتونگ، ۱۵ دسمبر ۱۸۴۸، مجموعه آثار، ج ۶، ص ۱۰۷.

- ۴۲- همانجا.
- ۴۳- جناح انقلابی عناصر بورژوازی متوسط و کوچک، دهقانان و پرولتاریا، متحد در انجمن ژاکوبین ها (به نام دیری است که در آنجا نشست های خود را بر پا می کردند). تشکیل دهنده حکومت به اصطلاح وحشت سال های ۴-۱۷۹۳. روبسیپر و دانتون دو تن از رهبران نامدار این جنبش بودند.
- ژاکوبین ها جمهوریخواه، مخالف تقسیم قواء، هوادار تمرکز آنها در مجلس، حق رأی عمومی و مستقیم، حق کار و غیره، بودند.
- ۴۴- لنین: "مسائل اساسی مبارزه انتخاباتی"، ج ۱۷، ص ۴۰۲.
- ۴۵- لنین: "زیر پرچم بیگانه"، ج ۲۱، ص ۱۲۵.
- ۴۶- همانجا.
- ۴۷- تقید دهقانی را برای وابستگی حقوقی دهقانان به زمین و به فئودال ها می آوریم و تقید صنفی را برای ممانعت های حرفه ئی. اولی به معنای عدم حق دهقانان در ترک زمین و روستا و دومی به معنای عدم امکان انتخاب آزاد صنف و حرفه و دیگر مأموریت های صنفی است.
- ۴۸- انگلس: "مقدمه چاپ دوم انقلاب دهقانی در المان"، مجموعه آثار، ج ۱۶، ص ۳۹۷.
- ۴۹- بحران تجارتهای جهانی سال ۱۸۴۷ "مادر واقعی انقلاب های فیروزی و مارچ بود"، انگلس "مقدمه بر مبارزات طبقاتی در فرانسه"، منتخب آثار، ج ۱، ص ۱۰۶، ۱۲۷.
- ۵۰- مجموعه آثار مارکس و انگلس، ج ۶، ص ۱۰۶.
- ۵۱- انگلس: "مقدمه به چاپ دوم جنگ دهقانی در المان"، مجموعه آثار، ج ۱۶، ص ۳۹۴.
- ۵۲- برای نمونه، می شود از تولید ذغال سنگ صحبت کرد که بین ۱۷۴۸ تا ۱۸۷۱ از ۴/۴ به ۲۹/۶ میلیون تن در سال رسید. یا از استخراج سنگ آهن که در فاصله بین ۱۸۴۸ تا ۱۸۶۹ از ۷/۰ به ۲/۳ میلیون تن در سال رسید. بین ۱۸۵۰ تا ۱۸۷۰ راه آهن المان از ۵۸۲۲ کیلومتر به ۱۸۵۶۰ کیلومتر توسعه یافت. ریسندگی ها تولید شان را در فاصله ۳۰ سال هفت برابر کردند.
- رجوع شود به برند رابل: "تاریخ و مبارزه طبقاتی"، ص ۱۵۰.
- ۵۳- انگلس: "مقدمه بر چاپ دوم...." مجموعه آثار، ج ۱۶، ص ۳۹۴.
- ۵۴- همانجا، ص ۳۹۷.
- ۵۵- انگلس: "تکلمه مقدمه ۱۸۷۰ به انقلاب دهقانی در المان"، مجموعه آثار، ج ۱۸، ص ۵۱۳ و "مسأله مسکن"، مجموعه آثار، ج ۱۸، ص ۲۵۸.
- ۵۶- انگلس: "تکلمه مقدمه..."، همانجا، ص ۵۱۳.
- ۵۷- انگلس: "مسأله مسکن"، همانجا، ص ۲۵۸.
- ۵۸- لنین: "در باره حقایقی که قدیمی..."، ج ۱۷، ص ۱۱۷.
- ۵۹- مسأله جمهوری دموکراتیک در المان را مشکل می توان از مسأله سوسیالیسم جدا کرد. لنین: "دو تاکتیک سوسیال دموکراسی..."، ج ۹، ص ۷۵.
- ۶۰- لنین: "رشد سرمایه داری در روسیه"، ج ۳، ص ۵۱۱.
- ۶۱- همانجا، ص ۵۱۲.
- ۶۲- همانجا، ص ۱۶۷.
- ۶۳- همانجا، ص ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۹، ۱۸۲ و غیره.
- ۶۴- همانجا، ص ۱۶۸، ۱۷۱.
- ۶۵- در صفحه ۲۳۱ همانجا می نویسد (۲۰) درصد. لنین آنهایی را هم که صاحب مقدار ناچیزی زمین هستند جز پرولتاریا حساب می کند.
- ۶۶- همانجا، ص ۱۷۱ (به قول تاریخ مختصر حزب کمونیست شوروی ۵/۱ میلیون خانوار دهقانی متعلق به قشر کولاک ها بودند. متن فارسی، ص ۱۲).
- ۶۷- همانجا، ص ۱۷۶. دهقانان متوسط صاحب زمین بودند، ولی در اغلب سال ها مجبور بودند برای تأمین حداقل معاش برای بورژوازی ده کار کنند.
- ۶۸- همانجا، ص ۱۸۱ و ۱۸۸.
- ۶۹- همانجا، ص ۱۹۱.
- ۷۰- همانجا، ص ۲۱۷.

- ۷۱- همانجا، ص ۳۱۷.
- ۷۲- همانجا، ص ۳۱۸.
- ۷۳- کشت غلات بین ۱۸۸۴ تا ۱۹۰۵ از ۸/۱۲۵ چتورت (۲/۰۹۹۱ هکتولتر) به ۵/۳۹۶ چتورت و محصول سیب زمینی به همین فاصله از ۱۷ چ به ۹۳/۹ چتورت رسید.
- ۷۴- همانجا، ص ۵۱۲،۵۷۴.
- ۷۵- همانجا، ص ۵۷۲.
- ۷۶- همانجا.
- ۷۷- همانجا، ص ۵۰۲.
- ۷۸- همانجا، ص ۵۶۹.
- ۷۹- همانجا، ص ۵۷۲.
- ۸۰- "در روسیه تولید کالانی دائماً سریع تر رشد می کند. در این جا به شکل دائماً کامل تری شیوه تولید کاپیتالیستی به سیادت می رسد. "لنین: " طرح برنامه حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه "، ج ۶، ص ۱۲.
- ۸۱- " سرمایه روسی "، در سال ۱۹۰۷ " شعبه ای است از سرمایه مؤسسات جهانی ای که با صد ها میلیارد روبل عمل می کنند و فرانسه و انگلیس نام دارند "، لنین: " نامه هائی از دور "، ج ۳۲، ص ۳۲۱.
- ۸۲- لنین " طرح و توضیح برنامه "، ج ۲، ص ۱۱۰.
- ۸۳- لنین: " برنامه ما "، ج ۴، ص ۲۰۷.
- ۸۴- لنین: " به فقر روستا "، ج ۶، ص ۳۶۵.
- ۸۵- لنین: " نامه هائی به اتحادیه شمال " ج ۶ ص ۱۵۶.
- ۸۶- لنین در این باره مطالب بسیار زیادی نوشته است. به عنوان نمونه رجوع شود به " پنجمین کنفرانس سرتاسری حزب سوسیال دموکرات طبقه کارگر روسیه "، ج ۱۵، ص ۲۲۰، و " دو تاکتیک سوسیال دموکراسی ... "، ج ۹، ص ۷ و ۳۳، ۳۸، ۴۳. " تاریخ مختصر ... "، ص ۴۹، ۱۰۱.
- ۸۷- نخست وزیر و وزیر داخله تزاریسیم در سال های ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۱. مخصوصاً رفرم ارضی او معروف بود که تقسیم دهقانان به خورده بورژوازی مرفه و عناصر نیمه پرولتاریائی را دنبال می کرد. لنین: " روسیه امروز و جنبش کارگری "، ج ۱۹، ص ۲۹.
- ۸۸- در انقلاب فوریه/فبروری کارگران، دهقانان، بورژوازی و متحدین او (سرمایه مالی انگلیس و فرانسه) علیه تزار بودند. لنین، ج ۲۶، ص ۳۵.
- لنین بورژوازی روسیه را در جا های مختلف تقسیم می کند به: بورژوازی دموکرات که قاطعانه خواهان تَقْضی بقایای فئودالیسم بود، ولی مسأله سقوط تزار را مسکوت می گذاشت و بورژوازی لیبرال که با تزاریسیم سازش می کرد. رجوع شود به " دو تاکتیک سوسیال دموکراسی ... "، ج ۹، ص ۱۳.
- ۸۹- لنین: " طرح برنامه ... "، ج ۶، ص ۱۲ تا ۱۹.
- ۹۰- لنین: " دو تاکتیک سوسیال دموکراسی ... "، ج ۹، ص ۹.
- ۹۱- همانجا، ص ۱۶۴.
- ۹۲- همانجا، ص ۹.
- ۹۳- همانجا، ص ۴۰، ۴۴ و ۷۶.
- ۹۴- همانجا، ص ۴۴.
- ۹۵- همانجا، ص ۲۹.
- ۹۶- همانجا، ص ۲۸.
- ۹۷- همانجا، ص ۳۵.
- ۹۸- لنین: " وظایف سوسیال دموکراسی روس "، ج ۲، ص ۳۳۴. " حرکتی عقبگرا... "، ج ۴، ص ۲۵۸.
- ۹۹- لنین: " طرح برنامه حزب ... "، ج ۶، ص ۱۴.
- ۱۰۰- لنین " طرح یک برنامه حزب ما "، ج ۴، ص ۲۳.
- ۱۰۱- لنین: " طرح برنامه حزب ... "، ج ۶، ص ۱۹.
- ۱۰۲- لنین: " در باره جهت خلقیون به طرف مارکسیسم، " ج ۸، ص ۷۴.
- ۱۰۳- لنین: " سوسیال دموکراسی و دولت انقلابی موقتی "، ج ۸، ص ۲۶۹.

- ۱۰۴-لنین: "دو تاکتیک سوسیال دموکراسی... "، ج ۹، ص ۵۶.
- ۱۰۵-لنین: "سه قانون اساسی و یا سه نوع دولت"، ج ۸، ص ۵۶۰.
- ۱۰۶-لنین: "دو تاکتیک سوسیال دموکراسی"، ج ۹، ص ۴۵.
- ۱۰۷-لنین: "وظایف دموکراتیک پرولتاریای انقلابی"، ج ۸، ص ۵۱۶.
- ۱۰۸-لنین: "پیروزی کادت ها و وظایف حزب کارگری"، ج ۱۰، ص ۲۵۶، ۲۶۶.
- ۱۰۹-لنین: "سه قانون اساسی... "، ج ۸، ص ۵۶۲، "وظایف سوسیال دموکراسی"، ج ۲، ص ۳۴۰.
- ۱۱۰-لنین: "وظایف دموکراتیک پرولتاریای انقلابی"، ج ۸، ص ۵۱۶.
- ۱۱۱-لنین: "دو تاکتیک سوسیال دموکراسی... "، ج ۹، ص ۳۵.
- ۱۱۲-لنین: "سه قانون اساسی... "، ج ۸، ص ۵۶۰ تا ۵۶۲.
- ۱۱۳-لنین مجموعه آثار، ج ۱۰، ص ۱۸۸ و ۱۱۴.
- ۱۱۴-لنین: "تجدید نظر در برنامه ارضی طبقه کارگر"، ج ۱۰، ص ۱۸۸.
- ۱۱۵-همانجا، ص ۱۸۴.
- ۱۱۶-لنین: کنگره وحدت حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه"، ج ۱۰، ص ۲۸۲.
- ۱۱۷-همانجا، ص ۲۸۲.
- ۱۱۸-لنین: "دو تاکتیک سوسیال دموکراسی"، ج ۹، ص ۲۳۳ و ۱۱۹.
- ۱۱۹-همانجا، ص ۲۳۱.
- ۱۲۰-لنین: "کنگره وحدت... "، ج ۱۰، ص ۲۸۲.
- ۱۲۱-لنین: "مسأله ارضی در دوما"، ج ۱۰، ص ۴۲۰.
- ۱۲۲-لنین: "دیکتاتوری انقلابی... "، ج ۸، ص ۲۹۶ و ۱۲۳.
- لنین: "دو تاکتیک سوسیال دموکراسی"، ج ۹، ص ۳۶.
- ۱۲۴-همانجا، ص ۱۲۵۳۷.
- همانجا.
- ۱۲۶-لنین: "طرح برنامه... "، ج ۹، ص ۱۴.
- ۱۲۷-لنین: "دو تاکتیک سوسیال دموکراسی.. "، ج ۹، ص ۱۴ و ۱۲۸.
- همانجا، ص ۳۷.
- ۱۲۹-لنین: "همه برای کار در بخش تغذیه و حمل و نقل به پا خیزیم"، ج ۲۸، ص ۴۵۵ و ۱۳۰.
- لنین: "طرح یک برنامه.. "، ج ۴، ص ۲۴۸.
- ۱۳۱-لنین: "به فقر ده"، ج ۶، ص ۳۹۶.
- ۱۳۲-لنین: "برنامه ارضی.. "، ج ۶، ص ۱۱۴.
- ۱۳۳-لنین: "حرکتی عقب گرا... "، ج ۴، ص ۲۵۹.
- ۱۳۴-لنین: "دیکتاتوری انقلابی... "، ج ۸، ص ۲۹۱.
- ۱۳۵-لنین: "وظایف دموکراتیک پرولتاریای... "، ج ۸، ص ۵۱۳.
- ۱۳۶-لنین: "دو تاکتیک سوسیال دموکراسی"، ج ۹، ص ۴.
- ۱۳۷-همانجا، ص ۷۴.
- ۱۳۸-لنین: "انقلاب پرولتاریائی و... "، ج ۲۸، ص ۳۱۵.
- ۱۳۹-لنین: "پنجمین کنفرانس سرتاسری... "، ج ۱۵، ص ۳۲۰.
- ۱۴۰-لنین: "دو تاکتیک سوسیال دموکراسی... "، ج ۹، ص ۳۷.
- ۱۴۱-همانجا.
- ۱۴۲-همانجا، ص ۳۶.
- ۱۴۳-لنین: "وظایف سوسیال دموکراسی روس"، ج ۲، ص ۳۳۴.
- ۱۴۴-لنین: "به فقر ده"، ج ۶، ص ۴۱۶.

- ۱۴۵- لنین: "دو تاکتیک سوسیال دموکراسی... "، ج ۹، ص ۳۹.
- ۱۴۶- همانجا، ص ۷۵.
- ۱۴۷- همانجا، ص ۱۳.
- ۱۴۸- لنین: "نامه به اینس آرماند"، ج ۳۵، ص ۲۲۶.
- ۱۴۹- لنین: "استبداد و پرولتاریا"، ج ۸، ص ۹.
- ۱۵۰- لنین: "دو تاکتیک سوسیال دموکراسی... "، ج ۹، ص ۷۵.
- ۱۵۱- لنین: "سوسیالیسم و دهقانان"، ج ۹، ص ۳۰۴.
- ۱۵۲- لنین: "دو تاکتیک سوسیال دموکراسی... "، ج ۹، ص ۱۵.
- ۱۵۳- لنین: "سوسیالیسم خرده بورژوازی و پرولتاریایی"، ج ۹، ص ۴۴۶.
- ۱۵۴- لنین: "به فقر ده"، ج ۶، ص ۴۱۷.
- ۱۵۵- لنین: "وظایف سوسیال دموکراسی روس"، ج ۲، ص ۳۳۱.
- ۱۵۶- همانجا.
- ۱۵۷- همانجا، ص ۳۳۴.
- ۱۵۸- لنین: "مبارزه پرولتاریا و برده منشی بورژوازی"، ج ۸، ص ۵۴.
- ۱۵۹- لنین: "مبارزه پرولتاریا و... "، ج ۸، ص ۵۴۲.
- ۱۶۰- لنین: "دو تاکتیک سوسیال دموکراسی"، ج ۹، ص ۶۱.
- ۱۶۱- لنین: "طرح یک برنامه... "، ج ۴، ص ۲۳۶.
- ۱۶۲- لنین: "در باره حقایقی که... "، ج ۷۱، ص ۲۰۰.
- ۱۶۳- لنین: "دو تاکتیک سوسیال دموکراسی... "، ج ۹، ص ۱۱۵، ۹۱.
- ۱۶۴- "این جا احزاب انقلابی، ادبیات و تشکیلات آنها به طور غیر قابل مقایسه ای از آنچه در سال های ۱۸۴۸، ۱۷۸۹ و ۱۸۷۱ در اروپا بود، تکامل یافته تر هستند. لنین: "انقلابی از نوع ۱۷۸۹ یا از نوع ۱۸۴۸؟"، ج ۸، ص ۴۴۹.
- ۱۶۵- لنین: "دو تاکتیک سوسیال دموکراسی... "، ج ۹، ص ۶۹.
- ۱۶۶- لنین: "مجادله با مدافعین اکونومیسیم"، ج ۵، ص ۳۲۶.
- ۱۶۷- لنین: "بلشویکی و خرده بورژوازی"، ج ۱۲، ص ۳۷۴.
- ۱۶۸- لنین: "قدرت و ضعف انقلاب روسیه"، ج ۱۲، ص ۳۵۵.
- ۱۶۹- لنین: "از خاطرات یک روزنامه نگار"، ج ۲۶، ص ۳۶.
- ۱۷۰- ایجاد "شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان نشان تحقق دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان" بود. لنین: "نامه هایی در باره تاکتیک"، ج ۲۴، ص ۲۷.
- ۱۷۱- لنین: "نظقی در باره انقلاب ۱۹۰۵"، ج ۲۳، ص ۲۴۶ و لنین در گزارشی که در باره کنگره سوم نوشته است، می گوید: پرولتاریا در انقلاب ۱۹۰۵ "در رأس نیروهای مبارز انقلاب قرار داشت." ج ۸، ص ۴۳۳. به قول روزا لوگزامبورگ، در انقلاب ۱۹۰۵ طبقه کارگر موضع طبقه رهبر را داشت و آن را حفظ کرد. "انقلاب در روسیه"، مجموعه آثار، ج ۲/۱، ص ۵۱۵.
- ۱۸۷- همانجا.
- ۱۸۸- لنین: "طرح اولیه... "، ج ۳۱، ص ۱۳۷.
- ۱۸۹- لنین: "کنگره دوم... "، ج ۳۱، ص ۲۲۰.
- ۱۹۰- همانجا ص ۲۳۲.
- ۱۹۱- لنین: "سخنرانی... "، ج ۳۱، ص ۱۳۷.
- ۱۹۲- لنین: "نتایج بحث مسأله خودمختاری"، ج ۲۲، ص ۳۴۴ و...

پایان

توضیح:

*مقاله حاضر قبلاً در "نامه پارسی" (ارگان تحقیقاتی کنفدراسیون جهانی واحد شماره ۱ - سال سیزدهم ۱۳۵۳) به چاپ رسیده است. از آن جایی که در این مقاله کوشش شده است تا با تکیه به نظریات رهبران جنبش کارگری جهان، "مسائل انقلاب دموکراتیک" مورد بحث قرار گیرد، انتشار مجدد آن را جهت استفاده آموزشی و فرهنگی مفید ارزیابی کرده و مبادرت به تکثیر آن کردیم. طبیعی است که این مقاله ضرورتاً منعکس کننده کلیه نظریات ما نمی باشد.

کمیته تدارکات برای تشکیل اتحادیه دانشجویان ایرانی در سویدن

دی ماه [جدی] ۱۳۵۷ش